تفسیر سوره

بقره

آیات ۲۴۰ـ۲۸۶

﴿۲٤۰﴾ وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَـٰعاً إِلَى ٱلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِى مَا فَعَلْنَ فِى أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و کسانی از شما که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جای می‌گذارند، درباره‌ی همسرانشان این سفارش است که تا یک سال، آنها را (با پرداخت هزینه زندگی) بهره‌مند سازند و از خانه بیرون نکنند. ولی اگر آنها خود بیرون رفتند و تصمیم شایسته‌ای درباره‌ی خودشان گرفتند، بر شما گناهی نیست و خداوند توانا و حکیم است.

نکته‌ها:

▣ برخی مفسّران معتقدند نزول این آیه، قبل از آیه عدّه[۱] و قبل از آیه ارث می‌باشد و با نزول آن آیات، این آیه نسخ شده و یا به عبارتی تاریخ عمل به آن پایان پذیرفته است. ولی برخی دیگر معتقدند آیات عدّه و ارث، مقدار ضروری و واجب را مطرح کرده که زن فلان مقدار حقّ ارث دارد و فلان مدّت نیز واجب است عدّه نگهدارد،

ولی این آیه را می‌توان در کنار وظیفه‌ی واجب، به صورت یک عمل استحبابی قلمداد کرد. به این معناکه علاوه بر مدّت عدّه، اگر زن به احترام شوهر، خواست تا یک سال در خانه بماند، شوهر هم به احترام زن علاوه بر سهم ارث، مخارج یک ساله‌ی او را از ثلث خود، که درباره آن حقّ وصیّت دارد، بپردازد.[۲]

پیام‌ها:

۱ـ مردان، بخشی از مال خود را برای همسرانشان وصیّت کنند. ﴿**والذین یتوفون... وصیّة لازواجهم**﴾

---

۱. بقره، ۲۳٤ . ۲. تفسیر اطیب‌البیان.

٢ـ در وصيّت، همسر انسان بر ديگران اولويّت دارد. ﴿وصيّة لازواجهم﴾
٣ـ آينده زنان بيوه بايد تأمين شود. ﴿متاعاً الى الحول﴾
٤ـ هرگونه تصميم زن در انتخاب شوهر مجدّد، بايد عاقلانه و مشروع و با احراز مصلحت باشد. ﴿فعلن فى انفسهنّ من معروف﴾
٥ ـ تشريع احكام الهى، بر اساس حكمت است. ﴿عزيز حكيم﴾

﴿٢٤١﴾ وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ

و براى زنان طلاق داده شده، بهره‌ى مناسبى است كه (پرداخت آن) بر مردانِ پرهيزكار سزاوار است.

﴿٢٤٢﴾ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

اين چنين خداوند آيات خود را براى شما تبيين مى‌كند، شايد كه انديشه كنيد.

نكته‌ها:

▣ در آيات قبل، نحوه‌ى پرداخت مهريه به زنان طلاق داده شده، قبل از آميزش و بعد از آن بيان شد. اين آيه يا در مورد كسانى است كه در ضمن عقد، مهريه آنان مشخّص نشده و قبل از آميزش طلاق داده مى‌شوند، و يا يک سفارش عاطفى و اخلاقى براى تمام موارد طلاق است كه علاوه بر پرداخت تمام يا نصف مهريه، هديه‌اى جداگانه براى جبران ناراحتى‌ها و دل‌شكستگى‌هاى زن، از سوى شوهر به او پرداخت شود.

البته اين يک دستور اخلاقى و استحبابى است كه سزاوار است متّقين و پرهيزگاران آنرا مراعات نمايند.

به هر حال از جلمه‌ى ﴿حقّاً على المحسنين﴾ در آيه ٢٣٦ و ﴿حقّاً على المتّقين﴾ در اينجا و ﴿لا تنسوا الفضل بينكم﴾ آيه ٢٣٧، مى‌توان توجّه مخصوصِ اسلام را درباره‌ى حفظ حقوق وعواطف زنان مطلّقه بدست آورد.

▣ امام حسن علیه السلام به زنی که طلاق داده بود، کنیزی را به عنوان هدیه بخشید.[۱]

پیـام‌ها:

۱ـ در برخورد با زنان مطلقه، تقوا لازم است. ﴿**وللمطلّقات... حقّاً علی المتّقین**﴾

۲ـ هدیه دادن که نقش کدورت زدایی و دلجویی دارد، نشانه‌ی پرهیزکاران است. ﴿**متاعاً بالمعروف حقّاً علی المتّقین**﴾

۳ـ در احکام و دستورات الهی، باید اندیشه نمود تا به مصالح آن پی‌برد. ﴿**یبیّن اللّه لکم آیاته لعلکم تعقلون**﴾

﴿۲۴۳﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَـٰرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلْمَـوْتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَـٰهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ لَـٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود فرار کردند، در حالی که هزاران نفر بودند، پس خداوند به آنها گفت: بمیرید (و آنها مردند،) سپس آنان را زنده کرد (تا درس عبرتی برای آیندگان باشند؟) همانا خداوند نسبت بـه مردم احسان می‌کند، ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گذارند.

نکتـه‌ها:

▣ در شأن نزول این آیه آمده است که در یکی از شهرهای شام که حدود هفتاد هزار خانوار جمعیّت داشت، بیماری طاعون پیدا شد و با سرعتی عجیب مردم را یکی پس از دیگری از بین می‌برد. در این میان عده‌ای از مردم[۲] که توانایی و امکانات کوچ داشتند، به امید اینکه از مرگ نجات پیدا کنند از شهر خارج شدند، پروردگار،

---

۱. کافی، ج ٦، ص ۱۰۵.

۲. بگفته صاحب تفسیر تبیان (ج۲، ص۲۸۲) تعدادشان از ده هزار بیشتر بوده است، زیرا عرب به بیش از ده هزار «**اُلوف**» وبه کمتر از آن «**آلاف**» می‌گوید.

آنها را در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

از برخی روایات استفاده می‌شود که اصل بیماری مزبور در آن شهر، به عنوان مجازات بود. زیرا وقتی رهبر و پیشوای آنان از آنها خواست که خود را برای مبارزه و جهاد آماده کرده و از شهر خارج شوند، آنها به بهانه اینکه در منطقه جنگی مرض طاعون شایع است، از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند و خداوند آنها را به همان چیزی که بهانه فرار از جنگ قرار داده بودند، مبتلا ساخت.

در برخی تفاسیر و روایات[1] آمده است: وقتی حِزقیل نبی، یکی از پیامبران بنی اسرائیل، از آنجا عبور می‌کرد از خداوند درخواست کرد که آنها را زنده کند. خداوند دعای او را اجابت کرد و آنها را مجدّداً زنده نمود و به زندگی بازگشتند. البته این الطاف الهی، هشدار و درس عبرتی برای آیندگان تاریخ است که انسان بفهمد و شکرگزار خداوند باشد.

▣ صاحب تفسیر المنار، مرگ و حیات در آیه را به شکلی سمبولیک معنا کرده و آن را کنایه از بدست آوردن استقلال و از دست دادن آن دانسته است.

صاحب تفسیر المیزان، ضمن انتقاد شدید از این طرز تفکّر می‌فرماید: باید به ظاهر آیات معتقد بود وگرنه لازم می‌آید تمام معجزات وامور خارق العاده را توجیه یا تأویل نمائیم.

▣ ازآنجا که شکر، تنها به زبان نیست، بلکه حقیقت شکر آن است که نعمت‌های الهی را در جای خود مصرف کنیم، لذا اکثر مردم شکرگزار واقعی نیستند.

▣ در آیه اگر می‌فرمود: «**اکثرهم لایشکرون**» معنا این بود که اکثر آن مردم اهل شکر نبودند، ولی قرآن سیمای اکثر مردم در تمام اعصار را بیان می‌کند، نه گروهی خاصّ را. «**اکثر النّاس لایشکرون**»

▣ شیعه، به رجعت و زنده شدن گروهی از افراد قبل از قیامت، اعتقاد دارد و علاوه بر صدها حدیث، از آیاتی همچون این آیه، امکان وقوع آن را استفاده می‌کند.

---

۱. کافی، ج۸، ص۱۹۸.

پیـام‌ها:

۱ـ به تاریخ بنگریم و از آن درس بگیریم. ﴿أَلَمْ تَرَ...﴾

۲ـ در بیان تاریخ، آنچه مهم است عوامل عزّت و سقوط است، نه نـام افـراد و قبایل و مناطق. ﴿**الّذین خَرجوا من دیارهم**﴾

۳ـ آنجا که اراده خداوند باشد، فرار کارساز نیست. ﴿**قال لهم اللّه موتوا**﴾

٤ـ خداوند در همین دنیا بارها مردگان را زنده کرده است. ﴿**ثم احیاهم**﴾

۵ ـ فراز و نشیب‌ها، مر و میرها، زاد و ولدها و زنـده‌شدن‌های مـجدّد، هـمه نمونه‌هایی از الطاف وفضل الهی است. ﴿**انّ اللّه لذو فضل**﴾

﴿۲٤٤﴾ وَقَـٰتِلُواْ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

و در راه خداوند پیکار کنید و بدانید که خداوند شنوا و داناست.

نکتـه‌ها:

▣ در آیه قبل خواندیم که فرار از جنگ، چاره ساز نیست و قهر خداوند می‌تواند هزاران نفر فراری را فراگیرد. این آیه می‌فرماید: اکنون که مرگ و حیات به دست اوست، پس در راه او پیکارکنید و بدانید که پاداش شما نزد او محفوظ است. زیرا او به آنچه بر شما می‌گذرد، آگاه است.

پیـام‌ها:

۱ـ جهاد و مبارزه، زمانی ارزش دارد که برای خدا و در راه خدا باشد. جنگ از سر انتقام و برای اظهار قدرت و استثمار و کشور گشایی مقدّس نیست، بلکه ضد ارزش است. ﴿**قاتلوا فی سبیل اللّه**﴾

۲ـ جنگ در راه خدا، شکر نعمت حیات است. آیه قبل فرمود: خداوند آنان را زنده نمود، ولی شاکر نبودند. و این آیه می‌فرماید: در راه خدا پیکار کـنید. بنابراین جهاد، نوعی شکر است. ﴿**لایشکرون... و قاتلوا**﴾

۳ـ توجّه به اینکه ما در محضر خدا هستیم، قوی‌ترین عامل وانگیزه برای پیکار

در میدان جنگ است. ﴿سمیع علیم﴾

٤ـ برای فرار از جهاد، عذرتراشی نکنید. زیرا خداوند نیّت شما را می‌داند و بهانه‌های شما را می‌شنود. ﴿سمیع علیم﴾

﴿۲٤٥﴾ مَنْ ذَا ٱلَّذِى يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَـٰعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً وَٱللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

کیست که به خداوند وام دهد، وامی نیکو تا خداوند آن را برای او چندین برابر بیافزاید و خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

نکته‌ها:

▣ در تفاسیر مختلف[۱] آمده است که این آیه به دنبال آیه قبل که مردم را به جهاد تشویق می‌کرد، مؤمنان را به انفاق و وام ترغیب می‌نماید. زیرا همانگونه که برای امنیّت و صیانت جامعه، نیاز به جهاد و تلاش مخلصانه است، همچنین برای تأمین محرومان و تهیه وسایل جهاد، نیاز به کمک‌های مادّی می‌باشد.

▣ موضوع وام دادن به خدا، هفت بار در قرآن آمده است. تفسیر مجمع‌البیان[۲] شرایطی را برای قرض‌الحسنه بیان کرده است. از آن جمله:

۱ـ از مال حلال باشد.
۲ـ از مال سالم باشد.
۳ـ برای مصرف ضروری باشد.
٤ـ بی‌منّت باشد.
٥ ـ بی‌ریا باشد.
٦ـ مخفیانه باشد.
۷ـ با عشق وایثار پرداخت شود.
۸ ـ سریع پرداخت شود.
۹ـ قرض دهنده خداوند را بر این توفیق شکرگزار باشد.
۱۰ـ آبروی گیرنده وام حفظ شود.

---

۱. تفسیر کبیر، کاشف ونمونه.
۲. تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی ۱۱ سوره حدید.

▣ «**قرض**»، در زبان عربی به معنای بریدن است و اینکه به وام، قرض مـی‌گویند بخاطر آن است که بخشی از مال بریده وبه دیگران داده می‌شود تا دوباره باز پس گرفته شود. کلمه «**بسط**» به معنای گشایش و وسعت است و «**بساط**» به اجناسی گفته می‌شود که در زمین پهن شده باشد.

▣ جهاد، گاهی با جان است که در آیه قبل مطرح شد وگاهی با مال است که در این آیه مطرح شده است.

▣ کلمه «**کثیر**» در کنار کلمه «**اضعاف**»، نشانه‌ی پاداش بسیار زیـاد است. و جـمله «**یضاعفه**» بجای «**یضعفه**» رمز مبالغه و ازدیاد است.[۱]

▣ تعبیرِ قرض به خداوند، نشان دهنده آن است که پاداش قرض الحسنة بر عهده خداوند است.

▣ به جای فرمان به قرض دادن، سؤال می‌کند که کیست که به خداوند قرض دهد، تا مردم احساس اکراه و اجبار در خود نکنند، بلکه با میل و رغبت و تشویق به دیگران قرض دهند. از آنجا که انسان غریزه منفعت طلبی دارد، لذا خداوند برای تحریک انسان، از این غریزه استفاده کرده و می‌فرماید: ﴿**فیضاعفه اضعافاً**﴾

▣ به جای «قرض به مردم» فرمود: «به خداوند قرض دهید»، تا فقرا احساس کنند خداوند خودش را به جای آنان گذاشته و احساس ضعف و ذلّت نکنند.

▣ با اینکه وجود ما و هرچه داریم از خداوند است، امّا خداونـد گـاهی خـود را مشتری و گاهی قرض گیرنده معرفی می‌کند تا ما را به ایـن کـار تشـویق نـماید. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: **جنود آسمان‌ها و زمین از آن خداست، پس آیه قرض برای آزمایش شماست.**[۲]

▣ امام کاظم علیه‌السلام فرمود: **از مصادیق قرض به خداوند، کمک مالی به امام معصوم است.**[۳]

▣ گرچه در آیه، قبض و بسط به خداوند نسبت داده شده است، ولی در روایات

---

۱. تفسیر روح‌المعانی. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۳.
۳. تفسیر روح‌البیان، ج ۱، ص ۳۸۱.

می‌خوانیم: **هر که با مردم گشاده دست باشد، خداوند به او بسط می‌دهد و هر کس با مردم بخل ورزد، خداوند نسبت به او تنگ می‌گیرد.**

▣ در روایات، **پاداش قرض الحسنة هیجده برابر، ولی پاداش صدقه ده‌برابر آمده است.**[۱] و دلیل این تفاوت چنین بیان شده است که **قرض را افراد محتاج می‌گیرند، ولی هدیه و بخشش گاهی به غیر محتاج نیز داده می‌شود.**[۲]

▣ به فرموده‌ی روایات: **هرکس بتواند قرض بدهد و ندهد، خداوند بوی بهشت را بـر او حرام می‌کند.**[۳]

▣ هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿**من جاء بالحسنة فله خیر منها**﴾[٤] **هر کس کار خوبی آورد، بهتر از آن را پاداش می‌گیرد.** پیامبرﷺ از خداوند تقاضای ازدیاد کرد، آیه نازل شد: ﴿**فله عـشر امـثالها**﴾[٥] ده بـرابـر داده مـی‌شود. بـاز درخـواست نـمود، آیـه قرض الحسنه با جمله‌ی ﴿**اضعافاً کثیرة**﴾ نازل شد. پیامبر متوجّه شد که کثیری که خداوند مقدّر کند، قابل شماره نیست.[٦]

▣ پاداش خدا به قرض دهندگان، هم در دنیا وهم در آخرت است. زیرا در کـنار «**اضعافاً کثیرة**» می‌فرماید: ﴿**والیه یرجعون**﴾ گویا حساب قیامت، جدا از پاداش‌های دنیوی است.

▣ جلوی بدآموزی و سوء برداشت باید گرفته شود. اگر در اوّل آیه خداوند با لحنی عاطفی از مردم قرض می‌خواهد، بدنبال آن می‌فرماید: ﴿**واللّه یقبض و یبسط**﴾ تا مبادا گروهی همچون یهود خیال کنند که خداوند فقیر است و بگویند: ﴿**انّ اللّه فقیر و نحن اغنیاء**﴾[۷] و همچنین بدانند که قرض گرفتن خدا، بـرای رشـد انسـان است، نه به خاطر نیاز او. منافقان می‌گفتند: به مسلمانان انفاق نکنید تـا از دور رسول خدا پراکنده شوند. قرآن در جواب آنها فرمود: آنها در چه باوری هستند،

---

۱. بحار، ج٧٤، ص۳۱۱. ۲. بحار، ج ۱۰۰، ص۱۳۸. ۳. بحار، ج ۱۰۰، ص۱۳۸.
٤. نمل، ۸۹. ٥. انعام، ١٦٠. ٦. تفسیر المیزان، ج۲، ص۳۱۰.
۷. آل‌عمران، ۱۸۱.

مگر نمی‌دانند خزائن آسمان‌ها و زمین در دست خداوند است![1]

پیـام‌ها:

۱ـ کمک به خلق خدا، کمک به خداست. ﴿**یقرض اللّه**﴾ بجای «**یقرض الناس**»

۲ـ برای ترغیب مردم به کارهای خیر، تشویق لازم است. ﴿**فیضاعفه اضعافاً کثیرة**﴾

۳ـ اگر ما گشایش و تنگ دستی را بدست خدا بدانیم، راحت انفاق می‌کنیم. ﴿**واللّه یقبض و یبصط**﴾

٤ـ اگر بدانیم که ما به سوی او باز می‌گردیم و هرچه داده‌ایم پس می‌گیریم، راحت انفاق خواهیم کرد. ﴿**الیه ترجعون**﴾

﴿۲٤٦﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلْمَلَإِ مِنْ بَنِى إِسْرَٰٓءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُواْ لِنَبِىٍّ لَهُمُ ٱبْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُقَٰتِلْ فِى سَبِيلِ ٱللهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُواْ قَالُوا وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِى سَبِيلِ ٱللهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَٰرِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلَّا قَلِيلاً مِّنْهُمْ وَٱللهُ عَلِيمٌ بَالظَّٰلِمِينَ

آیا ندیدی گروهی از بزرگان بنی‌اسرائیل را که بعد از موسی به پیامبر خود گفتند: برای ما زمامدار (و فرماندهی) برانگیز تا (تحت فرماندهی او) در راه خدا پیکار کنیم، او گفت: آیا احتمال می‌دهید که اگر دستور جنگ به شما داده شود (نافرمانی کرده و) پیکار و جهاد نکنید؟ گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ پس چون دستور جنگ بر آنان مقرّر گشت، جز عدّه اندکی، سرپیچی کردند و خداوند به ظالمان آگاه است.

---

۱. منافقون، ۷.

نکتـه‌ها:

▣ «**مَلأ**» به بزرگان واشرافی گفته می‌شود که هیبت آنها چشم وسینه‌ها را پر می‌کند.

▣ بنی‌اسرائیل بعد از حضرت موسی ﷺ، به خاطر قانون شکنی و رفـاه طـلبی، مجدّداً تحت سلطه و فشار طاغوت قرارگرفته، آزادی و سرزمین خود را از دست دادند. آنها برای نجات از آوارگی و خارج شدن از زیر یوغ طاغوت، تصمیم بـه مبارزه گرفتند و از پیامبر خویش اشموئیل خواستند برای آنها فرمانده و امیری را انتخاب کند تا به رهبری او با طاغوت مبارزه کنند، ولی با همه این ادعاها وقتی دستور صادر شد، همه آنها جز اندکی به میدان نبرد پشت کرده و از آن دسـتور سرپیچی نمودند.

پیـام‌ها:

۱ـ مسلمانان باید با دقّت تاریخ بنی‌اسرائیل را بنگرند و پند بگیرند. ﴿**ألم تَر**﴾

۲ـ وجود رهبر الهی، مانع پراکندگی، آوارگی و ستم پذیری است. ﴿**من بعد موسی**﴾

۳ـ بعضی از انبیا، تنها برای گروهی از مردم رسالت داشتند، نه همه‌ی مردم. ﴿**اذ قالوا لنبیّ لهم**﴾[1]

٤ـ فرمانده نظامی باید از سوی رهبر آسمانی انتخاب و نصب شود. ﴿**ابعث لنا**﴾ پس دین از سیاست جدا نیست.

۵ ـ جنگ موفق، فرمانده لایق می‌خواهد. ﴿**ابعث لنا ملکا**﴾

٦ـ برای نجات از طاغوت‌ها باید به انبیای الهی پناه برد. ﴿**قالوالنبی لهم**﴾

۷ـ تعهّد گرفتن از کسانی که پیشنهادات اصلاحی دارند لازم است. ﴿**هل عسیتم**﴾

۸ ـ رهبر باید آینده‌نگر باشد و احتمال پیمان شکنی و فـرار از مسـئولیّت را از سوی مردم بدهد. ﴿**هل عسیتم**﴾

---

۱. اگر می‌فرمود: «**نبیّهم**» اشاره کمتری داشت که پیامبر خاصّی است و همین که فرمود: «**لنبیّ لهم**» این اشاره تشدید می‌شود.

۹ـ جهاد برای رفع ظلم و دفاع از وطن، جهاد در راه خداست. ﴿**ومالنا الاّ نقاتل فی سبیل اللّه و قد اخرجنا من دیارنا وابنائنا**﴾

۱۰ـ پیدایش مشکلات، سبب بیداری وحرکت برای رهایی است. ﴿**اخرجنا**﴾

۱۱ـ میدان مبارزه، عامل ارزیابی افراد پر ادّعا است. ﴿**تولّوا**﴾

خوش بود گرمحک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

۱۲ـ پیمان شکنان و شعار دهندگان بی‌عمل، ظالمند. ﴿**علیم بالظالمین**﴾

۱۳ـ خداوند آگاه است، پس این همه تظاهر برای چه؟! ﴿**واللّه علیمٌ**﴾

﴿۲۴۷﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ٱللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنْ ٱلْمَالِ قَالَ إِنَّ ٱللهَ ٱصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِى ٱلْعِلْمِ وَ ٱلْجِسْمِ وَ ٱللهُ يُؤْتِى مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَٱللهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ

وپیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث (وانتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد در حالی که ما از او به فرمانروایی شایسته‌تریم و به او ثروت زیادی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و توان علمی و جسمی او را افزون نموده است وخداوند ملکش (فرماندهی ورهبری) را به هر کس بخواهد می‌بخشد وخداوند (احسانش) وسیع و (به لیاقت‌ها وتوانایی‌های افراد) آگاه است.

نکته‌ها:

▣ کلمه «**واسع**» یعنی خداوند بی‌نیازی است که از هیچگونه بخششی عاجز نیست.

▣ گرچه بنی‌اسرائیل از پیامبرشان فرمانده نظامی برای رهبری جنگ خواستند؛ ﴿**مَلکاً نقاتل فی سبیل اللّه**﴾ ولی از آنجا که آنان بهانه گرفته وگفتند: طالوت را به

سلطنت چه کار؟ معلوم می‌شود که او علاوه بر فرمانده نظامی، سلطان آنان نیز قرار گرفت. این گروه ستمدیده بنی‌اسرائیل با آنکه برای رهایی از چنگال ظالمان، از پیامبرشان درخواست تعیین فرمانده کرده بودند، ولی وقتی پیامبرشان طالوت را که جوانی چوپان و فقیر و گمنام بود، به فرماندهی و زمامداری آنان تعیین نمود، گفتند: چگونه او می‌تواند فرمانده ما باشد در حالی که شهرت و ثروتی ندارد؟ و ما به جهت ثروت و دارایی که داریم، از او لایق‌تریم!

پیامبر وقتی بهانه‌گیری آنها را به خاطر فقر ونداری طالوت شنید، فرمود: بی‌گمان خدا او را بر شما برگزیده است واو توانایی علمی وقدرت بدنی و نیروی لازم برای فرماندهی جنگ را دارد. خداوند هرکس را که بخواهد بخاطر لیاقت و استعدادهای نهفته‌اش فرماندهی می‌بخشد.

آری، اگر نظر او به سنگی تعلق گیرد، جواهر می‌شود واگر به خاری افتد، گل واگر به فقیری نظر کند فرمانده می‌شود.

آیا چوپانی که گوسفندانش گم می‌شوند، لیاقت فرماندهی دارد؟ در روایات آمده است: طالوت چوپانی بود که در پی گوسفندان گمشده‌اش از اطراف به سوی شهر آمده بود و به خدمت پیامبر رسید و خداوند به پیامبر وحی کرد که همین چوپان لیاقت فرماندهی دارد و او را به مردم معرفی کن.

▣ شاید مراد از جمله‌ی ﴿**بسطة فی‌العلم**﴾ جامعیّت علوم باشد. یعنی او در بسیاری از علوم، اطلاعات گسترده‌ای داشت.

پیام‌ها:

۱ـ پیامبران بر اساس وحی، جانشین خود را انتخاب می‌کنند. ﴿**ان اللّه قد بعث**﴾

۲ـ رهبری که خداوند تعیین کند، به نفع مردم است. ﴿**بعث لکم**﴾

۳ـ اگر می‌خواهید به آزادی و نجات برسید، باید رهبر الهی را بپذیرید. ﴿**انّ اللّه قد بعث لکم طالوت ملکا**﴾

٤ـ دین از سیاست جدا نیست. انبیا مستقیماً در مسائل نظامی دخالت وفرمانده

نظامی عزل ونصب می‌کردند. ﴿انّ اللّه قد بعث لکم﴾

۵ ـ از استعدادهای نهفته در افراد گمنام و فقیر، غافل نباشید. ﴿قد بعث لکم﴾

٦ـ نشانه‌ی ایمان واقعی، تسلیم خدا و رسول بودن است و بنی‌اسرائیل به خاطر پندار غلط تسلیم نبودند. ﴿انّی یکون له الملك‌علینا﴾

۷ـ یکی از امتحانات الهی، نحوه برخورد ما با رهبر الهی است. ﴿قالوا انّی یکون...﴾

۸ ـ خودبرتربینی، محکوم است.[1] ﴿نحن احقّ بالملك منه﴾

۹ـ نام و مقام و شهرنشینی، نشانه برتری نیست. در این آیه از کسانی که ملاک برتری را مال و مقام دانسته‌اند، انتقاد شده است. ﴿لم یؤت سعة من المال﴾

۱۰ـ انتخاب الهی، بر اساس لیاقت است، نه گزاف و بیهوده.﴿ان اللّه اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم﴾

۱۱ـ قدرت علمی و توانایی جسمی، دو شرط لازم برای فرماندهی لشکر است. ﴿بسطة فی العلم و الجسم﴾

۱۲ـ توانایی علمی، مهم‌تر از توانایی جسمی است. ﴿زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾ ابتدا کلمه‌ی «علم» آمد، سپس «جسم».

۱۳ـ اعلم بودن، در گزینش یک اصل است. ﴿بسطة فی العلم﴾

۱٤ـ رهبر و مدیر باید زیر دستان خود را توجیه کند و دلیل کار و انتخاب خود را بازگو کرده و ابهامات را برطرف کند و نگوید این حقّ من است که هر کاری بخواهم انجام دهم. پیامبر دلیل انتخاب طالوت را توانایی علمی وجسمی او بیان کرد. ﴿زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾

۱۵ـ نه فقر وگمنامی، مانع لطف الهی است و نه ثروت وشهرت، باعث آن. ﴿واللّه واسعٌ علیم﴾

۱٦ـ سرچشمه‌ی اکثر اعتراضات مردم، کوته نظری و کوته فکری است، ولی علم خداوند بی‌نهایت ونامحدود است. ﴿واسع علیم﴾

---

۱. چنانکه شیطان گفت: ﴿انا خیرٌ منه﴾ اعراف، ۱۲.

﴿۲٤۸﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ تَحْمِلُهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

وپیامبرشان به آنها گفت: نشانه‌ی حکومت او این است که تابوت (عهد) به سوی شما خواهد آمد، (همان صندوقی که) آرامشی از پروردگارتان و یادگاری از میراث خاندان موسی وهارون در آن است، در حالی که فرشتگان آنرا حمل می‌کنند، همانا در این موضوع، نشانه‌ی روشنی برای شما است، اگر ایمان داشته باشید.

نکته‌ها:

▣ برای اینکه یهود به فرماندهی طالوت اطمینان و یقین پیداکنند، پیامبرشان به آنها گفت: صندوق مقدّس بنی‌اسرائیل به آنها بازگردانده می‌شود، تا نشانه‌ای برای انتخاب طالوت از سوی خداوند باشد. مراد از تابوت همان صندوق چوبی بود که مادر موسی، نوزاد خود را در آن گذاشت و به فرمان خدا در آب نیل انداخت و مأموران فرعون صندوق را گرفته و نوزاد را با آن به نزد فرعون بردند. آن صندوق همچنان در دربار فرعون بود.

وقتی موسی ﷺ به پیامبری رسید، الواح تورات را در آن قرار داد و به هنگام رحلت نیز زره و سایر یادگارهای خود را در آن گذاشت و به وصیّ خود «یوشع‌بن‌نون» سپرد. این صندوق، به صورت صندوقی مقدّس که صندوق عهد نام گرفته بود، در میان بنی‌اسرائیل بود و آن را در جنگ‌ها پیشاپیش سپاه حمل می‌کردند، ولی کم‌کم قداست آن شکسته و مفقود شد. این صندوق ربوده شده را در زمان ریاست طالوت، خداوند از طریق ملائک به آنان بازگرداند تا موجب آرامش و اطمینان خاطر آنان باشد.[۱]

---

۱. در تورات، سفر خروج، فصل ۳۷، درباره این صندوق مطالبی آمده است.

پیـام‌ها:

۱ـ سرچشمه‌ی آرامش خداوند است، گرچه با وسائل باشد. ﴿**فیه سکینة من ربکم**﴾

۲ـ انسان همیشه به آرامش نیاز دارد، به خصوص در آستانه رفتن به میدان جهاد. ﴿**فیه سکینة من ربکم**﴾[۱]

۳ـ رهبر الهی، نشانه‌ی الهی لازم دارد. چون طـالوت انـتخاب شـده از جـانب خداوند بود، لازم بود نشانه‌ای الهی او را تأئید کند. ﴿**تحمله الملائکة**﴾

٤ـ اگر صندوقی که با بدن موسی و الواح تورات تماس داشته، مـقدّس و آرام بخش است، پس مقدّس شمردن صندوقی که بر روی قبر اولیای الهی است، خلاف قرآن نیست. زیرا در همه آن صندوق‌هایی که در مشاهد مشرّفه است، «بقیّة ممّا ترک آل‌محمّدﷺ» قرار دارد. ﴿**بقیة ممّا ترک آل موسی و آل هارون**﴾

۵ ـ حفظ آثار انبیا، ارزش داشته ومایه‌ی آرامش خاطر وتبرّک است. ﴿**بقیة ممّاترک**﴾

﴿۲٤۹﴾ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُـنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِـنَهَرٍ فَـمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّـيۤ وَمَنْ لَـمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّـيۤ إِلَّا مَنِ ٱغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُواْ مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُ قَالُواْ لَا طَاقَةَ لَنَا ٱلْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلَـٰقُواْ ٱللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ ٱللهِ وٱللهُ مَعَ ٱلصَّـٰبِرِينَ

پس هنگامی که طالوت، سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند شمارا به یک نهر آب آزمایش می‌کند، پس هر که از آن بنوشد از من نیست و هرکس از آن نـخورد از مـن هست، مگـر آنکـه بـا دست، مشـتی بـرگیرد (و

---

۱. کلمه «سکینة» دراین آیه با توجّه به آیات قبل که بنی‌اسرائیل عازم میدان جهاد ودفاع بودند، نشانه‌ی اهمیّت و لزوم آرامش فکری در جبهه است.

بیاشامد.) پس (همین که به نهر آب رسیدند،) جز اندکی همه از آن نوشیدند، سپس هنگامی که او و یاوران با ایمان او از آن نهر گذشتند، (و دشمن را دیدند) گفتند: امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم. امّا آنها که اعتقاد داشتند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز قیامت ایمان داشتند) گفتند: چه بسا گروهی اندک که با اذن خدا بر گروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است.

نکته‌ها:

▣ کلمه «**جنود**» جمع «**جُند**» به معنای لشکر است و حضور چندین لشکر بعد از اعراض گروه‌هایی از مردم، نشانه کثرت جمعیّت آنان است.

▣ این آیه خبر از مردودی گروه زیادی از بنی‌اسرائیل می‌دهد که از صحنه آزمایش نوشیدن آب و تحمل تشنگی، سربلند بیرون نیامدند. امّا این گروه باقیمانده، آزمایش دیگری داشتند که آزمایش روحی و معنوی بود. وقتی آنان با سپاه انبوه جالوت مواجه شدند، گفتند: ما توانایی مقابله با این سپاه مسلح را نداریم. ولی آنهایی که به روز قیامت ایمان داشتند، گفتند: پیروزی به دست خداست، ای بسا گروه‌های اندک که به اذن خداوند بر سپاهیان بزرگ پیروز می‌شوند.

▣ پیروزی در یک مرحله از آزمایش، کافی نیست. افرادی در بعضی از مراحل موفق می‌شوند، ولی در مرحله‌ای دیگر شکست می‌خورند. در این داستان گروهی رهبر را بخاطر فقر نپذیرفتند، گروهی در آزمایش شکم، شکست خوردند و گروهی در برخورد با دشمن خود را باختند.

▣ طالوت در ابتدا جمعیّت را به خود نسبت نداد و نفرمود: «**جنوده**»، بلکه فرمود: «**بالجنود**» گرچه لشکریان انبوه بودند و فرماندهی او را پذیرفته‌اند، ولی هنوز میزان فرمانبری آنان را آزمایش نکرده است، ولی بعد از آزمایش، به خود نسبت می‌دهد. ﴿**فانّه منّی**﴾

▣ امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: **افرادی که تا آخر کار به طالوت وفادار ماندند، سیصد و سیزده**

نفر بودند.[۱]

▣ حساب دوگروه روشن است، هرکس ننوشد قطعاً خودی است و هرکس بنوشد قطعاً بیگانه است، ولی کسانی که با مشت نوشیدند، نه خودی هستند و نه بیگانه. باید آنان را نه مأیوس کرد ونه مشمول الطاف. لذا برای ﴿**من اغترف غرفة بیده**﴾ نه کلمه «**منّی**» بکار رفته ونه «**لیس منّی**».

▣ کسانی که دستشان به اموال مردم یا اموال دولتی رسید، ولی باکرامت وزهد از کنارش گذشتند و حرص و طمع آنان را آلوده نکرد، حزب اللّهی هستند وکسانی که پشت خود را با ذخیره اموال می‌بندند، مؤمن واقعی نیستند. ﴿**فمن شرب منه فلیس منّی و من لم یطعمه فانّه منّی**﴾

پیـام‌ها:

۱ـ یکی از وظایف فرمانده نظامی آن است که نیروهای رزمی را از تماشاچیان جدا سازد. ﴿**فصل طالوت بالجنود**﴾

۲ـ یکی از راههای آزمایش، ممنوعیّت‌های موسمی است. راحت طلبی و عدم تحمل فشارها و سختی‌های موسمی و موقّتی، با سلحشوری سازگاری ندارد. ﴿**انّ اللّه مبتلیکم بنهر**﴾

۳ـ قبل از برخورد و مقابله با دشمن، باید تمرین مقاومت کرد. ﴿**مبتلیکم بنهر**﴾

٤ـ مدیر باید نیروهای غیر مفید را طرد کند. ﴿**فمن شرب منه فلیس منّی**﴾

۵ ـ تسلیم فرمانده بودن، رمز موفقیّت است. ﴿**من لم یطعمه فانّه منّی**﴾

٦ـ حسابِ نیازِ ضروری، از حسابِ رفاه کامل جداست. ﴿**الاّ من اغترف غرفةً بیده**﴾

۷ـ کسانی که از میدان امتحان پیروز بیرون آیند، اندک هستند. ﴿**الا قلیلاً**﴾

۸ ـ انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. در این ماجرا شعار دهنده بسیار بود، ولی آنان که در آزمایشات موفق شدند، اندک بودند. ﴿**الاّقلیلاًمنهم**﴾

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۲۵۱.

۹ـ ایمان به معاد و وعده‌های الهی، تـوانـایی ایسـتادگی در بـرابـر سـختی‌ها و مشکلات را ایجاد می‌کند. ﴿ملاقوا اللّه﴾

۱۰ـ ایمان، درجاتی دارد. با اینکه گروهی همراه با طالوت بودند و به او ایمان داشتند و از نوشیدن آب هم گذشتند؛ ﴿آمنوا معه﴾ ولی هر مـؤمنی رزمـنده نیست، تنها مؤمنانی رزمنده هستند که به لقاء اللّه ایمان داشته باشند. ﴿یظنّون انّهم ملاقوا اللّه﴾

۱۱ـ فراوانی عِدّه و عُدّه‌ی دشمن در برابر اراده‌ی خداوند چیزی نیست. ﴿کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن اللّه﴾

۱۲ـ نیروهای کیفی برنیروهای کمّی برتری دارند. ﴿کم من فئة قلیلة غلبت...﴾

۱۳ـ مؤمن مخلص، پیروزی را از خدا می‌داند. ﴿باذن اللّه﴾

۱٤ـ مسلمانان اگر صبور و پایدار باشند، نباید از تعداد زیاد دشمن هراس داشته باشند. زیرا خداوند با صابران است. ﴿واللّه مع الصابرین﴾

﴿۲۵۰﴾ وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُواْ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: پـروردگارا صبر و شکیبایی بر ما فرو ریز و قدمهای ما را ثابت و استوار بدار و مارا بر گروه کافران پیروز فرما.

پیـام‌ها:

۱ـ همیشه و به خصوص در جبهه‌ها، دعا همراه با حرکت لازم است، نه دعا به جای حرکت. ﴿برزوا لجالوت... ربّنا افرغ...﴾

۲ـ صبر و پیروزی، ملازم یکدیگرند. در اثر صبر، ظفر آید. ﴿صبراً... وانصرنا﴾

۳ـ دعاهای خود را با «ربّنا» آغاز کنیم. ﴿ربّنا افرغ...﴾

٤ـ در شداید، انسان به صبرِ بسیار محتاج است. «افرغ» به معنای نـزول فـراوان

است. کلمه «**صبراً**» نیز در قالب نکره آمده است که نشانه‌ی صبر بزر است.

۵ ـ پشت سر گذاشتن امتحانات و موفقیّت در آنها شما را مغرور نکند، باز هم از خداوند استمداد نمائید. ﴿**ثبت اقدامنا**﴾

٦ـ وظیفه انسان، حرکت و تلاش است، امّا پیروزی بدست خداست. ﴿**وانصرنا**﴾

۷ـ پیروزی در جنگ، زمانی با ارزش است که هدف رزمندگان برتری حقّ بر باطل باشد، نه برتری یکی بر دیگری. ﴿**وانصرنا علی القوم الکافرین**﴾

﴿۲۵۱﴾ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ ٱللهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَـٰهُ ٱللهُ ٱلْـمُـلْكَ وَ ٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلَـٰكِنَّ ٱللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ

سپس آنها (طالوت و یاران او) به اذن خداوند، سپاه دشمن را درهم شکستند و داود (که جوانی کم سن و سال، ولی مؤمن، شجاع و از یاران طالوت بود،) جالوت را (که فرمانده سپاه دشمن بود) کشت، و خداوند حکومت و حکمت به او عطا نمود و از آنچه می‌خواست به او آموخت. و اگر خداوند (فساد) بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، قطعاً زمین را فساد می‌گرفت. ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

نکتـه‌ها:

▣ بر اساس روایات، داود علیه‌السلام بر اثر همین شجاعت و دلاوری به مقام نبوّت رسید و فرزندش سلیمان علیه‌السلام نیز از انبیای الهی گردید.

▣ در روایات می‌خوانیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **خداوند به خاطر یک مسلمان صالح، بلا را از صد هزار خانه از همسایگان دور می‌کند.** سپس آن حضرت این آیه را تلاوت نمودند: ﴿**فلولا دفع اللّه الناس ...**﴾[1]

---

۱. تفسیر درّالمنثور، ج ۱، ص ٧٦٤.

▣ با توجّه به آیات گذشته معلوم می‌شود که عوامل پیروزی در چند چیز است:
۱ـ رهبر توانا و لایق. ﴿**زاده بَسطةً فی‌العلم والجسم**﴾
۲ـ پیروان مؤمن. ﴿**قال الّذین یظنّون انّهم ملاقوا اللّه**﴾
۳ـ توکّل. ﴿**کم مِن فئة قلیلة غَلبت فئة کثیرة باذن اللّه**﴾
٤ـ صبر و استقامت. ﴿**ربّنا أفرغ علینا صبراً و ثبّت اقدامنا**﴾
٥ ـ انگیزه‌ی الهی داشتن. ﴿**وانصُرنا علی القوم الکافرین**﴾

پیـام‌ها:
۱ـ گرچه تلاش وجهاد از شما بود، امّا شکست دشمن بدست خداونـد است. ﴿**فهزموهم باذن اللّه**﴾
۲ـ دعاهای خالصانه رزمندگان و مجاهدان، مستجاب می‌شود. ﴿**وانصرنا علی القوم الکافرین. فهزموهم باذن اللّه**﴾
۳ـ تا استعداد، لیاقت، ایثار و سابقه درخشانی نباشد، کسی مورد لطف خـاصّ الهی قرار نمی‌گیرد. ﴿**وقتل داود جالوت واتاه اللّه الملك و الحکمة**﴾
٤ـ در جبهه و جهاد، لبه‌ی تیز حمله به سوی فرماندهی دشمن باشد. ﴿**قتل داود جالوت**﴾
٥ ـ نام کسانی را که در جنگ مردانگی از خود نشان داده‌اند، زنده نگاه دارید. ﴿**قتل داود**﴾
٦ـ نابودی رهبر کفر، با تار ومار شدن لشکـر او بـرابـر است. ﴿**فـهزموهم... قـتل داود جالوت**﴾
۷ـ اگر در برابر متجاوز و ظالم دفاع صورت نگیرد، فساد و تباهی زمین را فـرا خواهد گرفت. ﴿**لولا دفع اللّه الناس... لفسدت الارض**﴾
۸ ـ جنگ با مفسدان، یک ضرورت است. اگر عنصر مضرّ حذف نشود، عناصر دیگر به تباهی کشیده می‌شوند. ﴿**لولا دفع اللّه الناس... لفسدت الارض**﴾
۹ـ اراده وفضل الهی از راه عوامل طبیعی عملی می‌شود. ﴿**دفع اللّه... بعضهم ببعض**﴾

۱۰ـ حکم جهاد ودفاع در برابر متجاوز، فضل الهی است. ﴿اللّه ذوفضل علی العالمین﴾

﴿۲۵۲﴾ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ

اینها آیات خداوند است که به حقّ بر تو می‌خوانیم و براستی تو از فرستادگان الهی هستی.

نکته‌ها:

▣ این آیه، پایان جزء دوّم قرآن است و می‌فرماید: داستان‌ها و حوادثی که در آیات گذشته از آنها سخن به میان آمد، مایه‌ی عبرت و درس آموزی است.

داستان مرگ هزاران نفر در یک لحظه و زنده شدن مجدّد آنان با دعای پیامبر، اعطای منصب رهبری به جوان چوپانی گمنام، ولی لایق و دانا، پیروزی گروهی اندک بر گروه انبوه دشمن، شهامت و شجاعت یک نوجوان در جنگ و اعطای مقام نبوّت به او، همه و همه جلوه‌هایی از آیات الهی و نشانه‌هایی از صدق گفتار و رسالت پیامبر اسلام است.

جـزء ﴿۳﴾

﴿۲۵۳﴾ تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ ٱللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَـٰتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَـٰتِ وَ أَيَّدْنَـٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ وَلَـٰكِنِ ٱخْتَلَفُواْ فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَآءَ ٱللهُ مَا ٱقْتَتَلُواْ وَلَـٰكِنَّ ٱللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

آن پیامبران، ما بعضی از آنان را بر بعضی برتری دادیم. از آنان کسی بود که خداوند با اوسخن گفته ودرجات بعضی از آنان را بالا برد، وبه عیسی‌بن‌مریم نشانه‌های روشن (و معجزات) دادیم و او را با روح‌القدس (جبرئیل) تأیید نمودیم، و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنان (پیامبران) بودند، پس از

آنکه نشانه‌های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی‌کردند. (امّا خداوند مردم را در پیمودن راه سعادت آزاد گذارده است،) ولی با هم اختلاف کردند پس برخی از آنان ایمان آورده و بعضی کافر شدند. (و باز) اگر خدا می‌خواست (مؤمنان و کافران) با هم پیکار نمی‌کردند، ولی خداوند آنچه را اراده کند انجام می‌دهد. (و اراده حکیمانه‌ی او بر آزاد گذاردن مردم است.)

نکته‌ها:

▣ گرچه طبق احادیث، تعداد انبیا ١٢٤ هزار نفر بوده است، امّا تنها نام ٢٥ نفر از آنان در قرآن آمده ونام دیگران برده نشده است؛ ﴿**منهم من قصصنا و منهم من لم نقصص**﴾[1] مقام ودرجات انبیا یکسان نیست و هرکدام جایگاه و امتیازاتی دارند. مثلاً امتیاز پیامبر اسلام ﷺ خاتمیّت، امّی بودن، تحریف نشدن کتابش، امتیاز ابراهیم علیه‌السلام یک تنه امّت بودن ونسل مبارک داشتن، امتیاز نوح علیه‌السلام طول عمر و پایداری ودریافت سلام ویژه از طرف خداوند است. در این آیه، امتیاز حضرت موسی و عیسی علیهما‌السلام بیان شده که موسی مخاطب سخن خداوند و عیسی مؤیّد به روح‌القدس بوده است. کلمه «**درجات**» نشانه‌ی برتری‌های متعّدد است.

▣ فخررازی در تفسیر کبیر ذیل این آیه، حدود بیست امتیاز برای پیامبر اسلام ﷺ بیان کرده است. از آن جمله: معجزه‌ی پیامبر اسلام ﷺ قرآن کریم بر همه معجزات برتری دارد. دیگر اینکه پیامبر اسلام بر همه پیامبران گواه است، چنانکه می‌فرماید: ﴿**فکیف اذا جئنا من کلّ امّة بشهید و جئنا بك علی هؤلاء شهیداً**﴾[2]

پیام‌ها:

١ـ انبیا، مقامی بس والا دارند. «**تلك**» اشاره به دور ومقام والاست.

٢ـ انبیا، همه در یک رتبه نیستند. یگانگی در هدف، مانع بعضی کمالات ویژه و برتری‌های خاصّ نیست. ﴿**فضّلنا بعضهم علی بعض**﴾

---

١. غافر، ٧٨. ٢. نساء، ٤١.

۳ـ تجلیل از انبیای گذشته لازم است. موسی وعیسی علیهما السلام در آیه تکریم شده‌اند. ﴿من کلّم اللّه... عیسی‌بن مریم﴾

٤ـ سنّت و قانون خداوند، آزاد گذاشتن انسان است. او می‌تواند مردم را به اجبار به راه حقّ وادار کند، امّا رشد واقعی در سایه آزادی است. در این آیه دو بار می‌خوانیم که اگر خدا می‌خواست، اختلاف و نزاعی میان مردم ایجاد نمی‌شد. ﴿و لو شاء اللّه﴾

۵ ـ ریشه‌ی اکثر اختلافات، هوس‌ها، حسدها و خودبینی‌هاست، نه جهل و ناآگاهی. ﴿من بعد ما جائتهم البیّنات﴾

٦ـ راه انبیا، همراه با دلیل روشن است. ﴿بیّنات﴾

۷ـ اختلافات اعتقادی، از عوامل پیدایش جنگ‌هاست. البتّه دین منشأ اختلاف نیست، بلکه مردم اختلاف می‌کنند. ﴿ولو شاء اللّه ما اقتتل... ولکن اختلفوا﴾

۸ ـ اختلاف عقائد مردم، دلیل اختیار آنها است. ﴿فمنهم من امن و منهم من کفر﴾

﴿۲۵٤﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَـٰعَةٌ وَٱلْكَـٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند. (که هم به خود ستم می‌کنند وهم به دیگران.)

نکته‌ها:

▣ در این آیه خداوند اهرم‌هایی را برای تشویق مردم به انفاق بکار برده است،

الف: آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. ﴿رزقناکم﴾

ب: مقداری از آنچه داری کمک کن، نه همه را. ﴿ممّا﴾

ج: این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. ﴿یأتی یوم...﴾

پیـام‌ها:

۱ـ قبل از دستور، مردم را با احترام صدا زنیم. ﴿یا ایهاالذین امنوا﴾

۲ـ استفاده از فرصت‌ها در کارهای خیر، ارزش است. ﴿من قبل ان یأتی یوم﴾

۳ـ محروم کردن امروز، محروم شدن فـرداست. اگـر امـروز انـفاق وبـخششی صورت نگیرد، در آن روز هم محبّت و دوستی و وساطتی در بین نخواهد بود. ﴿انفقوا... یوم لابیع فیه...﴾

٤ـ یاد معاد، عاملی برای تشویق به انفاق است. ﴿انفقوا... یأتی یوم...﴾

۵ ـ یکی از راههای ایجاد روحیّه‌ی سخاوت، توجّه به دستِ خالی بودن انسان در قیامت است. ﴿لا بیع ولا خلة ولا شفاعة﴾

٦ـ بخل، نشانه‌ی کفران نعمت وکفر به وعده‌های الهی است. ﴿انفقوا... والکافرون﴾

۷ـ کفر، نمونه‌ی بارز ظلم است. ﴿الکافرون هم الظالمون﴾

﴿۲۵۵﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ مَنْ ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ

اللّه، که جز او معبودی نیست، زنده و برپادارنده است. نه خوابی سبک او را فرا گیرد و نه خوابی سنگین. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند. گذشته و آینده آنان را می‌داند. و به چیزی از علم او احاطه پیدا نمی‌کنند مگر به مقداری که او بخواهد. کرسی (علم و قدرت) او آسمان‌ها و زمین را در برگرفته و نگهداری آن دو بر او سنگین نیست و او والا و بزرگ است.

نکتـه‌ها:

▣ به مناسبت وجود کلمه‌ی «**کرسی**» در آیه، رسول اکرم ﷺ این آیه «آیةالکرسی» نامید. در روایات شیعه و سنی آمده است که **این آیه به منزله‌ی قـلّه قـرآن است و بزرگترین مقام را در میان آیات دارد.**(۱) همچنین نسبت به تلاوت این آیه سـفارش بسیار شده است، از علی علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: **بعد از شنیدن فضیلت این آیه، شبی بر من نگذشت، مگر آنکه آیةالکرسی را خوانده باشم.**(۲)

در این آیه، شانزده مرتبه نام خداوند و صفات او مطرح شده است. به همین سبب آیةالکرسی را شعار و پیام توحید دانسته‌اند. هر چند در قرآن بارها شعار توحید با بیانات گوناگون مطرح شده است، مانند: ﴿**لااله الاّ اللّه**﴾(۳) ، ﴿**لااله الاّ هـو**﴾(٤) ، ﴿**لااله الاّ انت**﴾(٥) ، ﴿**لااله الاّ انَا**﴾(٦)، ولی در هیچ کدام آنها مثل آیةالکرسی درکنار شعار توحید، صفات خداوند مطرح نشده است.

▣ صفات خداوند دوگونه‌اند، برخی صفات، عین ذات او هستند و قابل تجزیه از ذات الهی نمی‌باشند. مانند: علم، قدرت و حیات. امّا برخی صفات که آنـها را صفات فعل می‌نامند، مربوط به فعل خداونـد است، مـثل خـلق کـردن و عـفو نمودن. منشأ اینگونه صفات، اراده الهی است که اگر بخواهد خلق می‌کند، ولی درباره‌ی صفات ذات این را نمی‌توان گفت که اگر خداوند بخواهد می‌داند و اگر نخواهد نمی‌داند. اگر بخواهیم صفات ذات را تشبیه کنیم، باید بگوئیم عالم و قادر بودن برای خداوند، نظیر مخلوق بـودن بـرای انسـان است. هـرگز صـفت مخلوق بودن از انسان جدا نمی‌شود، همانگونه که هرگز صفت علم از خداوند جدا نمی‌شود.

▣ کلمه «**اله**» درباره هر معبودی بکار می‌رود، خواه حقّ و یا باطل، ﴿**أفرایت مَن اتّخذ**

---

۱. تفسیر روح المعانی، ج۳، ص۱۰ و تفسیر المیزان، ج۲، ص۳٥٤.
۲. تفسیر نمونه، ج۲، ص۱۹۱ ؛ المیزان، ج۲، ص۳٥٥. ۳. صافات، ۳٥.
٤. بقره، ۱٦۳. ٥. انبیاء، ۸۷. ٦. نحل، ۲.

الٰهه هواه﴾[۱] ولی کلمه «**اللّه**» نام ذات مقدّس الهی است. معبودانِ غیر از خدا، از آفریدن مگسی عاجزند؛ ﴿**لن یخلقوا ذبـاباً**﴾[۲] و آنـان کـه بـه پـرستش غـیر خـدا می‌پردازند، از بلندای توحید به دره‌های خوفناک سقوط مـی‌کنند. ﴿**ومن یشرك باللّه فکانّما خرّ من‌السماء فتخطفه الطّیر**﴾[۳]

▣ ﴿**لااله الاّ اللّه**﴾ اوّلین صفحه شناسنامه‌ی هر مسلمان است. اوّلین شعار و دعوت پیامبر اسلام ﷺ نیز با همین جمله بود: «**قولوا لااله الاّ اللّه تفلحوا**»[٤] همچنان که فرمود: «**من قال لااله الاّ الله مخلصاً دخل الجنّة واخلاصه بها ان تحجزه لااله الاالله عمّا حرمّ اللّه**» **هرکس خالصانه شعار توحید سر دهد، وارد بهشت می‌شود و نشان اخلاص او آن است که گفتن «لااله الاّ اللّه» وی را از حرامهای الهی دور سازد.**[٥]

امام صادق ؈ فرمودند: «**قول لااله الاّاللّه ثمن الجنة**»[٦] **گفتن «لااله الاّ اللّه» بهای بهشت است.** همچنان که امام رضا ؈ در حدیث قدسی نقل کرده‌انـد: «**کلمة لااله‌الاّاللّه حصنی**»[۷] **کلمه‌ی توحید، دژ مستحکم الهی است.**

آری، توحید، مایه‌ی نجات و رستگاری انسان است. البتّه همانگونه که می‌گویند هرکس به دانشگاه یا حوزه علمیه قدم گذاشت، دانشمند شد. یعنی به شرط اینکه تمام دروس لازم را بخواند. گفتن «**لااله الاّ اللّه**» نجات دهنده است، امّا با داشتن شرایطش که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

▣ اعتقاد به توحید، همه‌ی قدرت‌ها و جاذبه‌ها را در چشم انسان کوچک و حقیر می‌کند. نمونه‌ای از آثار تربیتی توحید همین است که مسلمانان در برابر پادشاهان و صاحبان قدرت سجده نمی‌کردند. در دربار نجاشی پادشاه حبشه، پناهندگان مسلمان گفتند: «**لانسجد الاّ للّه**» ما به غیر خدا سجده نمی‌کنیم.[۸] دحیه کلبی یکی دیگر از مسلمانان در کاخ قیصر روم، سجده نکرد و در جواب کاخ نشینان گفت:

---

۱. فرقان، ٤۳. ۲. حج، ۷۳. ۳. حج، ۳۱.
٤. کنزالعمّال، ح ۳٥٥٤۱. ٥. ثواب الاعمال، ص ۲۰ . ٦. بحار، ج۹۳، ص۱۹٦.
۷. بحار، ج۳، ص ۷. ۸. سیره‌ی حلبی، ج ۱، ص ۳۸۷ .

«**لااسجد لغیراللّه**» **من برای غیر خداوند سجده نمی‌کنم.**[۱]

آری، توحید انسان را تا آنجا بالا می‌برد که حتّی بهشت و دوزخ نیز برای او مطرح نمی‌شود. امامان معصوم علیهم‌السلام نیز برای تربیت چنین انسان‌هایی تلاش می‌کردند. علی علیه‌السلام فرمودند: «**لاتکن عبد غیرک و قد جعلك اللّه حراً**»[۲]، **بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.**

لازم است مسلمانان هر روز و در هر جا با صدای بلند، اذان بگویند وفریاد آزادی از بندگی خدایان دروغین و طاغوت‌ها را سر دهند. وگوش نوزادان خود را قبل از هر صدایی، با طنین توحید «**لااله الاّ اللّه**» آشنا سازند.

﴿هوالحیّ﴾

▣ در فراز هفتادم دعای جوشن کبیر، حیّ بودن خداوند را اینگونه مطرح می‌کند: «**یا حیّاً قبل کلّ حیّ، یا حیّاً بعد کلّ حیّ، یا حیّ الذّی لیس کمثله حیٌّ، یا حیّ الذّی لایشارکه حیٌّ، یا حیّ الذّی لایحتاج الی حیّ، یا حیّ الذّی یمیت کلّ حیّ، یا حیّ الذّی یرزق کلّ حیّ، یا حیّا لم یرث الحیوة من حیّ، یا حیّ الذی یحیی الموتی، یا حیّ یا قیّوم**»

آری، خداوند زنده است، قبل از هر زنده‌ای و بعد از هر زنده‌ای. در زنده بودن، وی را نظیر و شریکی نیست و برای زنده ماندن، نیازمند دیگری نیست. او زندگان را می‌میراند و به همه زنده‌ها روزی می‌بخشد. او زندگی را از زنده‌ای دیگر به ارث نبرده، بلکه به مردگان نیز زندگی می‌بخشد. او زنده و پا برجاست.

▣ معنای حیات درباره ذات پروردگار با دیگران فرق می‌کند و مانند سایر صفات الهی، از ذات او جدایی ناپذیر است و در آن فنا راه ندارد؛ ﴿**و توکّل علی الحیّ الّذی لایموت**﴾[۳] او در حیات خویش نیازمند تغذیه، تولید مثل، جذب و دفع، که لازمه حیات موجوداتی همچون انسان و حیوان وگیاه است، نیست. «**یا حیّ الذی لیس کمثله حیّ**»

---

۱. سیره‌حلبی، ج۳، ص ۲۷۲. ۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱ .
۳. فرقان، ۵۸ .

﴿القیّوم﴾

▣ «**قَیّوم**» از ریشه‌ی «**قیام**»، به کسی گفته می‌شود که روی پای خود ایستاده و دیگران به او وابسته هستند.[۱] کلمه‌ی «**قیّوم**» سه مرتبه در قرآن آمده است و در هر سه مورد در کنار کلمه «**حَیّ**» قرار دارد.

قیام او از خود اوست، ولی قیام سایر موجودات به وجود اوست. و مراد از قیّومیّت پروردگار، تسلّط و حفاظت و تدبیر کامل او نسبت به مخلوقات است. قیام او دائمی و همه جانبه است، می‌آفریند، روزی می‌دهد، هدایت می‌کند و می‌میراند و لحظه‌ای غافل نیست.

▣ هر موجود زنده‌ای برای ادامه‌ی حیات، نیازمند منبع فیض است. همچون لامپی که برای ادامه‌ی روشنی، نیاز به اتصّال برق دارد. تمام موجودات برای زنده شدن باید از «**حیّ**» تغذیه شوند و برای ادامه‌ی زندگی باید از «قیّوم» مایه بگیرند.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**کلّ شیء خاضع له و کلّ شیء قائم به**» **هر چیزی تسلیم او و هر چیزی وابسته به اوست.**[۲] نقل کرده‌اند که در جنگ بدر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مکّرر در سجده می‌گفتند: «**یا حیّ یا قیّوم**»[۳]

﴿لاتأخذه سنةٌ و لانوم﴾

▣ امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «**ما من حیّ الاّ و هو ینام خلا اللّه وحده**» **هیچ زنده‌ای نیست مگر اینکه می‌خوابد، تنها خداوند از خواب بدور است.**[٤]

خداوند حیّ است و نیازمند خواب و چُرت نیست.[٥] خواب، زنده‌ها را از خود منقطع می‌کند تا چه رسد به دیگران، ولی خداوند خواب ندارد و همواره بر همه چیز قیّومیّت دارد.

---

۱. مفردات راغب. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه۱۰۸. ۳. روح‌البیان، ج۱، ص٤۰۰.
٤. بحار، ج۹۵، ص۱۸۵.
۵. چون در طبع انسان، ابتدا حالت رِخوت و چُرت پیدا می‌شود، سپس خواب می‌آید، قرآن هم کلمه‌ی «سِنَة» را مقدّم بر «نَوم» بکار برده است.

﴿له ما فی السموات و ما فی الارض﴾

▣ مالک حقیقی همه چیز اوست و مالکیّت انسان در واقع عاریتی بیش نـیست. مالکیّت انسان، چند روزه و با شرایط محدودی است که از طرف مالک حقیقی یعنی خداوند تعیین می‌شود. حال که همه مملوک او هستند، پس چرا مملوکی مملوک دیگر را بپرستد؟ دیگران نیز بندگانی همچون ما هستند؛ **﴿عباد امثالکم﴾**[۱] طبیعت، ملک خداست و قوانین حاکم بر آن محکوم خداوندند. ای کاش انسان‌ها هم از مِلک او و هم از مُلک او بهتر استفاده می‌کردند. اگر همه چیز از خدا و برای خداست، دیگر بخل و حرص چرا؟ آیا خـدای خـالق، مـا را رهـا کـرده است؟ **﴿أیحسب الانسان ان یترک سدی﴾**[۲]

امام کاظم علیه‌السلام از در خانه‌ی شخصی بنام «بُشر» می‌گذشت، متوّجه سر و صدا و آواز لهو ولعبی شدند که از خانه بلند بود. از کنیزی که از آن خانه بیرون آمده بود پرسیدند صاحبخانه کیست؟ آیا بنده است؟! جواب داد: نه آقا، بنده نیست آزاد است. امام فرمود: اگر بنده بود این همه نافرمانی نمی‌کرد. کنیز سخن امام را وقتی وارد منزل شد به صاحبخانه باز گفت. او تکانی خورد و توبه کرد.[۳]

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: **اوّلین درجه تقوا و بندگی خدا آن است که انسان خودش را مالک نداند.**[٤]

﴿من ذا الذی یشفع عنده﴾

▣ مشرکان، خداوند را قبول داشتند؛ **﴿لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولنّ اللّه﴾**[٥] ولی بت‌ها را شفیع می‌دانستند: **﴿ویقولون هؤلاء شفعاء﴾**[٦] آیة‌الکرسی، این پناهگاه موهوم را در هم می‌کوبد و می‌گوید: کیست که بدون اجازه‌ی او بتواند شفاعت کند؟ نه تنها هستی برای اوست، کارآیی هستی نیز با اذن اوست. با خیال و توهم شما، مخلوقی شفیع دیگری نمی‌شود. شفاعت در قیامت وجود دارد،

---

۱. اعراف، ۱۹٤. ۲. قیامت، ۳٦. ۳. تتمة المنتهی، ص۳۲۹.
٤. بحار، ج۱، ص ۲۲۵. ٥. لقمان، ۲۵. ٦. یونس، ۱۸.

ولی با حساب و کتاب و با اذن خداوند. اگر از کسی عملی سر می‌زند، با اذن و اراده خداوند بوده و قیّوم بودن او خدشه بردار نیست تا بتوان در گوشه‌ای دور از خواست او کاری صورت داد.

▣ شفاعت آن است که یک موجود قوی به موجود ضعیف یاری برساند. مثلاً در نظام آفرینش، نور، آب، هوا و زمین، دانه‌ی گیاه را یاری می‌کنند تا بـه مـرحـله درخت برسد. در نظام کیفر و پاداش نیز، اولیای خدا گنهکاری را یاری می‌رسانند تا نجات یابد.[۱] ولی هرگز این امدادها نشانه‌ی ضعف خداوند و یا تأثیرپذیری او نیست. زیرا خود اوست که مقام شفاعت و اجازه آن را به اولیای خود می‌دهد. و اوست که نظام آفرینش را به نوعی آفریده که وقتی دانه در مسیر رستن قرار گرفت، با نور و هوا و خاک رشد می‌کند.

به هر حال عوامل مادّی و کمک‌هایی که انسان از مخلوقات می‌گیرد، در پرتو اذن اوست و در چهار چوب قوانینی است که او حاکم کرده است. به هـمین دلیـل افرادی از شفاعت شدن محرومند؛ ﴿**فما تنفعهم شفاعة الشافعين**﴾[۲] چـنانکه نـور، حرارت، آب و خاک، دانه‌ای را رشد می‌دهند که قـابلیّت رشـد داشـته بـاشد. حساب شفاعت از حساب پارتی‌بازی و توصیه‌های بی‌دلیل دنیوی در جوامـع فاسد، جدا است. شفاعت، برای جلوگیری از یأس و ناامیدی و ایجاد پیوند مردم با اولیای خداست. شفاعت، پاداشی است که خداوند به اولیای خود می‌دهد و بهره‌گیری از آن در روز قیامت، تجسّمی از بهره‌گیری انسان، از نورِ علم و هدایت انبیا و اولیا در دنیاست.

شفاعت کننده، قدرت مستقلی در برابر قدرت خداوند نیست، بـلکه پـرتوی از اوست ومقام شفاعت مخصوص کسانی است که او بخواهد. لذا نباید بت پرستان با شعار؛ ﴿**هؤلاء شفعائنا**﴾[۳] خیال کنند که بهره‌مند از شفاعت خواهند شد.

---

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: «**نحن الشافعون**» ما هسـتیم آنـهایی کـه اذن شـفاعت دارنـد. تـفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص۲۵۸. ۲. مدّثر، ٤٨. ۳. یونس، ۱۸.

یادآوری این نکته لازم است که عبادت غیر خداوند شرک است، ولی دعوت و خواندن غیر خدا، همه جا شرک نیست. جملات: ﴿**یدعوك**﴾[۱]، ﴿**یـدعوکم**﴾[۲]، ﴿**یدعون**﴾[۳]، ﴿**ندع**﴾[٤] و ﴿**دعاء الرسول**﴾[٥] که در قرآن آمده است، هیچ یک با شرک ربطی ندارد. لکن هر دعوتی ارزشمند نیست، بیمار اگر پزشک را صدا زند، حقّ است و اگر فالگیر را صدا زند باطل است.

﴿یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم﴾

▣ خداوند همه‌ی واقعیّات را می‌داند و شفاعت نزد پروردگار، تلاش برای اثبات بی‌گناهی شخصی نیست، بلکه شفاعت، تلاش برای نجات و عفو است. آگاهی خدا باید موجب شود که اندکی انسان حیا کند، او از درون سینه‌ها خبر دارد و از رازهای پنهانی و آشکار با خبر است، از درون رحم مادران خبر دارد که نوزاد پسر است یا دختر. علم روز قیامت و اندازه هر چیزی را می‌داند.[٦] در حالی که علم ما انسان‌ها محدود است. ما صدا را تا حدّی می‌شنویم، دیـدنی‌ها را تـا حـدودی می‌بینیم، اسرار را نمی‌دانیم، مگر آن قسمتی را که خداوند اراده کند و اجازه دهد.

﴿وسع کرسیّه السّموات والارض ولایؤده حفظهما و هوالعلی العظیم﴾

▣ در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: مراد از «**عرش**»، علومی از خداوند است که انبیا و رسل را به آنها آگاه کرده است[۷] ولی «**کرسی**»، علومی هستند که آنها را هیچ کس نمی‌داند.[۸]

برخی «کرسی» را کنایه از قدرت و حکومت خدا می‌دانند که آسمان‌ها و زمین را

---

۱. قصص، ۲۵. ۲. آل‌عمران، ۱۵۳. ۳. آل‌عمران، ۱۰٤.
٤. آل‌عمران، ٦۱. ٥. نور، ٦۳.
٦. ﴿یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السّماء﴾ سبأ، ۲.
﴿ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه اللّه﴾ آل‌عمران، ۲۹.
﴿وعنده مفاتح الغیب﴾ انعام، ۵۹. ؛ ﴿یعلم السّر واخفی﴾ طه، ۷.
﴿انّه علیم بذات الصدور﴾ هود، ۵. ؛ ﴿یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور﴾ غافر، ۱۹.
۷. تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۲۵۹. ۸. تفسیر برهان، ج۱، ص۲٤۰.

در برگرفته است. با آنکه جهان بس وسیع است و زمین نسبت به آن همچون حلقه انگشتری در بیابان، ولی با همه اینها حفظ و نگهداری آنها برای خداوند سنگین نیست. آیة الکرسی به مردم می‌فهماند که خداوند نه تنها مالکِ عالَم و عالِم به تمام مملوک‌های خود است، بلکه سراسر هستی با همه‌ی مخلوقاتش، تحت سلطه و قدرت اوست.[۱] و مردم قدرت نامحدود خالق را با قدرت مخلوق مقایسه نکنند. زیرا خستگی، از عوارض ماده است، امّا توانایی خداوند عین ذات اوست. ﴿**ان ربّك هو القوی العزیز**﴾[۲] علی علیه‌السلام می‌فرماید: **خداوند را، نه گذشت زمان پیر و فرسوده می‌کند و نه خود دگرگون گشته و تغییر می‌یابد.**[۳]

آری، توجّه به قدرت نامحدود خداوند، در روح مؤمن آرامش ایجاد می‌کند و مؤمن با آن خویشتن را در مصونیّت و امان می‌یابد.

▣ هر یک از صفات خدا: **قَیّوم، حَیّ، علیم، قَدیر و عظیم**، نقش سازنده‌ای در تربیت انسان دارد. زیرا بهترین مکتب آن است که به پیروان خود امید و عشق بدهد، سرنوشت و آینده آنان را روشن کند و پیروانش نیز بدانند که هر لحظه زیر نظر هستند، لغزشهایشان قابل عفو است و حاکم آنان مهربان است.

▣ خلاصه آنکه خدایی سزاوار پرستش است که زنده و پابر جا و نستوه باشد، گرفتار ضعف و خستگی و دچار خواب و چرت نگردد، احدی بدون اراده او قدرت انجام کاری را نداشته باشد. همه چیز را بداند و بر همه چیز احاطه و تسلّط داشته باشد. این چنین خدایی می‌تواند معبود و محبوب باشد و به چنین خدایی می‌توان توکّل کرد و عشق ورزید و به او امیدوار بود. خدایی که قرآن اینگونه معرفی می‌کند، با خدای انجیل و تورات تحریف شده قابل مقایسه نیست. آن کسانی که در بن‌بست‌های تنگ و تاریک نظام مادّی جهان گرفتار شده‌اند، چگونه می‌اندیشند؟ ﴿**الحمدللّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا اللّه**﴾

---

۱. ﴿**بل له ما فی السموات و الارض کلّ له قانتون**﴾ بقره، ۱۱٦. و ﴿**ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید**﴾ ابراهیم، ۱۹. ۲. هود، ٦٦. ۳. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی۲۲۸.

پیـام‌ها:

۱ـ هیچ موجودی جز او، ارزش معبود شدن ندارد. ﴿**لااله الاّ هو**﴾

۲ـ حیات واقعی و ابدی وهمه‌ی حیات‌های دیگر از آن اوست. ﴿**الحیّ**﴾

۳ـ همه چیز دائماً به او بستگی دارد ولحظه‌ای از تدبیر اوخارج نیست. ﴿**القیوم**﴾

٤ـ همه چیز از اوست.﴿**له ما فی السموات...**﴾

۵ ـ نه تنها هستی از اوست، کارایی هستی نیز از اوست. ﴿**من ذا الّذی یشفع**﴾

٦ـ با خیال و توهّم شما، چیزی شفیع و واسطه نمی‌شود. ﴿**من ذا الّذی**﴾

۷ـ احدی از او مهربان‌تر نیست. علاقه ومهربانی هر شفیعی از اوست. ﴿**الاّ باذنه**﴾

۸ ـ خداوند بر همه چیز ودر همه حال آگاه است، پس از گناه در برابر او حیا کنیم.

﴿**یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم...**﴾

۹ـ او بر همه چیز احاطه دارد، ولی دیگران بدون اراده او حتّی به گوشه‌ای از علم او احاطه ندارند.[1] ﴿**لا یحیطون بشیء من علمه**﴾

۱۰ـ حکومت و قدرت او محدود نیست. ﴿**وسع کرسیّه**﴾

۱۱ـ حفاظت هستی برای او سنگین نیست. ﴿**ولایؤده**﴾

۱۲ـ کسی که از هستی حفاظت می‌کند، می‌تواند ما را در برابر خطرات حفظ کند. ﴿**حفظهما**﴾ و لذا برای حفاظت، سفارش به خواندن آیة الکرسی شده است.

﴿۲۵٦﴾ لَآ إِكْرَاهَ فِى ٱلدِّينِ قَـدْ تَـبَيَّنَ ٱلْـرُشْدُ مِـنَ ٱلْـغَىِّ فَـمَنْ يَكْـفُرْ بِـالْطَّـغُوتِ وَيُـؤْمِنْ بِـاللهِ فَـقَدِ ٱسْـتَمْسَكَ بِـالْعُرْوَةِ ٱلْـوُثْقَىٰ لَاٱنْفِصَامَ لَهَا وَٱللهُ سَمِيْعٌ عَلِيمٌ

در (پذیرش) دین، اکراهی نیست. همانا راه رشد از گمراهی روشن شده است، پس هر که به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد، قطعاً به دستگیره محکمی دست یافته، که گسستنی برای آن نیست. وخداوند شنوای دانا است.

---

۱. ﴿الم یعلم بانّ اللّه یری﴾ علق، ۱٤.

نکتـه‌ها:

▣ ایمان قلبی با اجبار حاصل نمی‌شود، بلکه با برهان، اخلاق و موعظه می‌توان در دلها نفوذ کرد، ولی این به آن معنا نیست که هر کس در عمل بتواند هر منکری را انجام دهد و بگوید من آزادم و کسی حقّ ندارد مرا از راهی که انتخاب کـرده‌ام بازدارد. قوانین جزایـی اسـلام هـمچون تـعزیرات، حـدود، دیـات و قـصاص و واجباتی همچون نهی از منکر و جهاد، نشانه آن است که حتّی اگـر کسـی قـلباً اعتقادی ندارد، ولی حقّ ندارد برای جامعه یک فرد موذی باشد.

▣ اسلامی که به کفّار می‌گوید: ﴿**هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین**﴾[1] **اگر در ادّعای خود صادقید، برهان و دلیل ارائه کنید.** چگونه ممکن است مردم را در پـذیرش اسـلام، اجبار نماید؟

▣ جهاد در اسلام یا برای مبارزه با طاغوت‌ها و شکستن نظام‌های جبّاری است که اجازه تفکّر را به ملّت‌ها نمی‌دهند و یا برای محو شرک و خرافه‌پرستی است که در حقیقت یک بیماری است و سکوت در برابر آن، ظلم به انسانیّت است.

▣ مطابق روایات، یکی از مصادیق تمسک به ﴿**عروة الوثق**﴾ و ریسمان محکم الهی، اتصال با اولیای خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «**انت العروة الوثق**».[2]

پیـام‌ها:

۱ـ دینی که برهان و منطق دارد، نیازی به اکراه و اجبار ندارد. ﴿**لااکراه فی الدین**﴾

۲ـ تأثیر زور در اعمال و حرکات است، نه در افکار و عقاید. ﴿**لااکراه فی الدین**﴾

۳ـ راه حقّ از باطل جدا شده، تا حجّت بر مردم تمام باشد. روشن شدن راه حقّ، با عقل، وحی و معجزات است. ﴿**قد تبیّن الرشد من الغی**﴾ اسلام دین رشد است.

٤ـ دین، مایه‌ی رشد انسانیّت است. ﴿**قد تبیّن الرشد من الغی**﴾

---

۱. بقره، ۱۱۱. ۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱٤۱.

۵ ـ اسلام با استکبار سازش ندارد. ﴿**یکفر بالطاغوت**﴾

٦ـ تا طاغوت‌ها محو نشوند، توحید جلوه نمی‌کند. اوّل کفر به طـاغوت، بـعد ایمان به خدا. ﴿**فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن باللّه**﴾

۷ـ کفر به طاغوت و ایمان به خدا باید دائمی باشد. ﴿**یکفر، یؤمن**﴾ فعل مضارع نشانه‌ی تداوم است.

۸ـ محکم بودن ریسمان الهی کافی نیست، محکم گرفتن هم شرط است. ﴿**فقد استمسك بالعروة...**﴾

۹ـ تکیه به طاغوت‌ها و هر آنچه غیر خدایی است، گسستنی و از بین رفتنی است. تنها رشته‌ای که گسسته نمی‌گردد، ایمان به خداست. ﴿**لا انفصام لها**﴾

۱۰ـ ایمان به خدا و رابطه با اولیای خدا ابدی است. ﴿**لاانفصام لها**﴾ ولی طاغوت‌ها در قیامت از پیروان خود تبّری خواهند جست.

۱۱ـ ایمان به خدا و کفر به طاغوت باید واقعی باشد، نه منافقانه. زیرا خداوند می‌داند ومی‌شنود. ﴿**واللّه سمیع علیم**﴾

﴿۲۵۷﴾ ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُمْ مِنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوْلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّـٰغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَـٰتِ أُولَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ

خداوند دوست و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌ها(ی گوناگـون) بیرون و به سوی نور می‌برد. لکن سرپرستان کفّار، طاغوت‌ها هسـتند کـه آنان را از نور به تاریکی‌ها سوق می‌دهند، آنها اهل آتشند و همانان همواره در آن خواهند بود.

نکتـه‌ها:

▣ در آیه قبل خواندیم که او مالک همه چیز است؛ ﴿**له مافی‌السموات**و...﴾ ودر این آیه می‌خوانیم: نسبت او به مؤمنان، نسبت خاصّ و ولایی است. ﴿**ولیّ‌الذین آمنوا**﴾

گوشه‌ای از سیمای کسانی که ولایت خدا را پذیرفته‌اند

* آنکه ولایت خدا را پذیرفت، کارهایش رنگ خدایی پیدا می‌کند. ﴿**صبغة اللّه**﴾[۱]
* برای خود رهبری الهی برمی‌گزینند. ﴿**انّ‌اللّه قد بعث لکم طالوت ملکاً**﴾[۲]
* راهش روشن، آینده‌اش معلوم و به کارهایش دلگرم است. ﴿**یهدیم ربّهم بایمانهم**﴾[۳]، ﴿**انّا الیه راجعون**﴾[٤]، ﴿**لانضیع اجرالمحسنین**﴾[٥]
* در جنگ‌ها و سختی‌ها به یاری خدا چشم دوخته و از قدرت‌های غیر خدایی نمی‌هراسد. ﴿**فزادهم ایماناً**﴾[٦]
* از مرگ نمی‌ترسد و کشته شدن در تحت ولایت الهی راسعادت می‌داند. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «**انّی لا اری الموت الاّ السعادة**».[۷]
* تنهایی در زندگی برای او تلخ و ناگوار نیست، چون می‌داند او زیر نظر خداوند است. ﴿**ان اللّه معنا**﴾[۸]
* از انفاق و خرج کردن مال نگران نیست، چون مال خود را به ولی خود می‌سپارد. ﴿**یقرض اللّه قرضاً حسناً**﴾[۹]
* تبلیغات منفی در او بی اثر است، چون دل به وعده‌های حتمی الهی داده است: ﴿**والعاقبة للمتّقین**﴾[۱۰]
* غیر از خدا همه چیز در نظر او کوچک است. امام علی علیه‌السلام فرمود: «**عظم الخالق فی أنفسهم فصغر مادونه فی أعینهم...**».[۱۱]
* از قوانین و دستورات متعدّد متحیّر نمی‌شود، چون او تنها قانون خدا را پذیرفته و فقط به آن می‌اندیشد. و اگر صدها راه درآمد برایش باز شود تنها با معیار الهی آن راهی را انتخاب می‌کند که خداوند معیّن کرده است. ﴿**ومن لم یحکم باانزل‌اللّه**﴾[۱۲]

---

۱. بقره، ۱۳۸. ۲. بقره، ۲٤۷. ۳. یونس، ۹.
٤. بقره، ۱٥٦. ٥. یوسف، ٥٦. ٦. بقره، ۱۷۳.
۷. بحار، ج٤٤، ص۱۹۲. ۸. توبه، ٤۰. ۹. بقره، ۲٤٥.
۱۰. اعراف، ۱۲۸. ۱۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳. ۱۲. مائده، ٤٤ و ٤٥.

پیـام‌ها:

۱ـ مؤمنان، یک سرپرست دارند که خداست و کافران سرپرستان متعدّد دارند که طاغوت‌ها باشند و پذیرش یک سرپرست آسان‌تر است.[۱] درباره مـؤمنان می‌فرماید: ﴿**اللّه ولیّ**﴾ امّا درباره‌ی کفّار می‌فرماید: ﴿**اولیائهم الطاغوت**﴾

۲ـ آیه قبل فرمود: ﴿**قد تبیّن الرّشد من الغی**﴾ این آیه نمونه‌ای از رشد و غیّ را بیان می‌کند که ولایت خداوند، رشد و ولایت طاغوت انحراف است. ﴿**اللّه ولیّ... اولیائهم الطاغوت**﴾

۳ـ راه حقّ یکی است، ولی راههای انحرافی متعدّد. قرآن درباره راه حقّ کلمه‌ی نور را به کار می‌برد، ولی از راههای انحرافی و کج، به ظلمات وتـاریکی‌ها تعبیر می‌کند. ﴿**النور، الظلمات**﴾

٤ـ راه حقّ، نور است و در نور امکان حرکت، رشد، امید و آرامش وجود دارد. ﴿**النور**﴾

۵ ـ مؤمن در بن بست قرار نمی‌گیرد. ﴿**یخرجهم من الظلمات**﴾

٦ـ طاغوت‌ها در فضای کفر وشرک قدرت مانور دارند. ﴿**الذیـن کـفروا اولیـائهم الطاغوت**﴾

۷ـ هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت‌ها بر او ولایت می‌یابند. ﴿**اللّه ولیّ... اولیائهم الطاغوت**﴾

۸ ـ هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طـاغوتی است. ﴿**اللّـه ولیّ... اولیـائهم الطاغوت**﴾

۹ـ توجّه به عاقبت طاغوت پذیری، انسان را به حقّ پذیری سوق می‌دهد. ﴿**اولئك اصحاب النّار**﴾

---

۱. یوسف علیه‌السلام نیز در دعوت کفّار به همین معنا استدلال کرد: ﴿**ءأربابٌ متفرّقون خیرٌ أم اللّه الواحد القهّار**﴾ آیا صاحبان متعدّد وپراکنده بهترند یا خدای یگانه وقدرتمند؟! یوسف، ۳۹.

﴿۲۵۸﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَاجَّ إِبْرَٰهِيمَ فِى رَبِّهِ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ

آیا آن کس (نمرود) را که خداوند به او پادشاهی داده بود، ندیدی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش محاجّه و گفتگو می‌کرد؟ زمانی که ابراهیم گفت: خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو (که می‌گویی حاکم بر جهان هستی،) خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

نکته‌ها:

▣ در آیه‌ی قبل خواندیم که خداوند ولیّ مؤمنان است و آنان را از ظلمات خارج و به سوی نور می‌برد، این آیه و آیات بعد نمونه‌هایی از ولایت خداوند و بیرون آوردن از ظلمات به نور را مطرح می‌کند.

▣ در روایاتِ تاریخی آمده است که نمرود از پادشاهان بابل بود و حکومت مقتدرانه‌ای داشت او با حضرت ابراهیم درباره‌ی خداوند مباحثه و مجادله کرد. وقتی حضرت ابراهیم گفت: پروردگار من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. سپس دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، یکی را آزاد نمود و دیگری را دستور داد بکشند. وقتی ابراهیم علیه‌السلام این سفسطه و مغالطه را مشاهده کرد که این شخص چه برداشتی از زنده کردن و میراندن دارد و چگونه می‌خواهد افکار دیگران را منحرف کند، فرمود: خداوند طلوع خورشید را از مشرق قرار داده است، اگر تو ادّعا داری که بر جهانِ هستی حکومت داری و همه چیز در اختیار و تحت قدرت توست، خورشید را از مغرب

بیرون بیاور!. آن موقع بود که نمرود مبهوت ماند و پاسخی جز سکوت نداشت.

پیـام‌ها:

۱ـ هرکس هرچه دارد از اوست. کافران نیز در دنـیا از نـعمت‌های او بـهره‌مند می‌شوند، ولی از آن سوء استفاده می‌کنند. ﴿**اتاه اللّه**﴾

۲ـ قدرت وحکومت می‌تواند عامل استکبار وغرور گردد. ﴿**اتاه اللّه الملك... أنا اُحی و امیت...**﴾

۳ـ توجّه به افکار عمومی و قضاوت مردم لازم است. گرچه پدیده‌ی حیات یکی از راههای خداشناسی است و جواب نمرود صحیح نبود، ولی آن بحث‌ها و مجادله‌ها، افکار عمومی را پاسخ نمی‌گفت. ﴿**ربّی الذی یحیی و یمیت**﴾

٤ـ مغالطه و سفسطه، ترفند اهل باطل است. ﴿**انا اُحی و اُمیت**﴾

۵ ـ حقّ، اگر منطقی و مستدل ارائه شود، بر باطل پیروز وحاکم است. ﴿**فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر**﴾

٦ـ در مباحثه‌ها از استدلال‌های فطری، عقلی و عمومی استفاده کنید، تا مخالفِ لجوج نیز مقهور و مبهوت شود. ﴿**فبهت الذی کفر**﴾

۷ـ کافر ظالم است، زیرا به خود ومقام انسانیّت ظلم کرده است. ﴿**لا یهدی القوم الظالمین**﴾

﴿۲۵۹﴾ أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِـٰ هَـٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِاْئَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَٱنْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَٱنْظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

یا همانند کسی (عُزَیر) که از کنار یک آبادی عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن بر روی سقف‌هایش فرو ریخته بود (و مردم آن مرده و استخوان‌هایشان در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: خداوند چگونه اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ پس خداوند او را یک صد سال میراند و سپس زنده کرد (و به او) گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت یک روز، یا قسمتی از یک روز را درنگ کرده‌ام! فرمود: (نه) بلکه یک‌صد سال درنگ کرده‌ای، به غذا و نـوشیدنی خـود (کـه همراه داشتی) نگاه کن (که با گذشت سالها) تغییر نیافته است. و به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است، این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم) و (هم) تـو را نشـانه (رسـتاخیز) و حـجتی بـرای مـردم قـرار می‌دهیم. (اکنون) به استخوان‌ها(ی مَرکب خود) بنگر که چگونه آنـها را بـهم پیوند می‌دهیم و بر آن گوشت می‌پوشانیم. پس هنگامی که (این حقایق برای آن مرد خدا) آشکار شد، گفت: (اکنون با تمام وجود) می‌دانم که خداوند بر هر کاری قادر و تواناست.

نکتـه‌ها:

▣ آیه‌ی قبل گفتگوی حضرت ابراهیم با نمرود را بازگو کرد کـه پـیرامـون تـوحید گفتگو می‌کردند و هدایت از طریق استدلال بود و ابراهیم با استدلال پیروز شد. نمونه‌ی دوّم خروج از ظلمات به نور، در این آیه است که پیرامون معاد گـفتگو می‌شود و هدایت از طریق نـمایش و بـه صـورت مـحسوس و عـملی صـورت می‌گیرد. در تفاسیر و برخی روایات آمده است که نام این شـخص «**عُزیر**» بـوده است. در تفسیر المیزان می‌خوانیم که این شخص باید پیامبر باشد، زیرا خداوند با او سخن گفته است.

پیـام‌ها:

۱ـ به تمدن‌های ویران شده گذشته، باید به دیده عبرت نگریست و درسهای تازه گرفت. ﴿**مرّ علی قریة**﴾

۲ـ هرچند می‌دانید، امّا باز هم علم خود را با تجربه و پرسیدن بالا ببرید. ﴿انّیٰ یحی هذه اللّه﴾

۳ـ صد سال مردن، برای یک نکته فهمیدن بجاست. ﴿فاماته اللّه مأة عام﴾

٤ـ گذشت زمان طولانی، خللی در قدرت خداوند وارد نمی‌آورد. ﴿فاماته اللّه مأة عام ثم بعثه﴾

۵ ـ رجعت و زنده شدن مردگان در همین دنیا و قبل از قیامت قابل قبول است. ﴿أماته... بعثه﴾

٦ـ نمایش، از بهترین راههای بیان معارف دینی است. ﴿اُنظر الی طعامك و شرابك... و انظر الی... و انظر الی العظام...﴾

۷ـ با اراده الهی استخوان محکم، متلاشی می‌شود، ولی غذایی که زود فاسد می‌شود، صد سال سالم باقی می‌ماند. ﴿لم یتسنّه﴾

۸ـ نمایش قدرت پروردگار برای ارشاد و هدایت مردم است، نه برای سرگرمی و یا حتّی قدرت‌نمایی. ﴿ولنجعلك آیة للناس﴾

۹ـ خداوند صحنه‌ای از قیامت را در دنیا آورده است. ﴿فاماته... ثم بعثه... وانظر الی العظام کیف ننشزها﴾

۱۰ـ معاد، جسمانی است. زیرا اگر معاد روحانی بود، سخن از استخوان به میان نمی‌آمد. ﴿وانظر الی العظام﴾

۱۱ـ مشت نمونه‌ی خروار است. خداوند گوشه‌هایی از قدرت خود در قیامت را در دنیا به نمایش گذارده است. ﴿فلمّا تبیّن له قال أعلم انّ‌اللّه علی کلّ شیء قدیر﴾

﴿۲٦۰﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَـٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَٱعْلَمْ أَنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و(بیاد آور) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان بده که چگـونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: چرا، ولی برای آنکه قلبم آرامش یابد. (خداوند) فرمود: چهار پرنده (طاووس، خروس، کبوتر وکلاغ)[۱] را برگیر وآنها را نزد خود جمع وقطعه قطعه کن (و درهـم بیامیز) سپس بر هر کوهی[۲] قسمتی از آنها را قـرار ده، آنگـاه پـرندگان را بخوان، به سرعت بسوی تو بیایند و بدان که خداوند توانای حکیم است.

نکتـه‌ها:

▣ تنها از یگانه ابر مرد تاریخ پس از رسول خدا ﷺ، یعنی علی ؑ نقل شده است که فرمود: «**لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً**» **اگر پرده‌ها کنار روند، بر یقین مـن افـزوده نمی‌شود.**[۳] ولی سایر مردمان همه دوست دارند که شنیده‌ها و حتّی باورهای خود را به صورت عینی مشاهده نـمایند. چـنانکه هـمه مـی‌دانـند قـند را از چـغندر می‌گیرند، ولی دوست دارند چگونگی آن را مشاهده کنند.

▣ در تفاسیر آمده است: حضرت ابراهیم ازکنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که درکنار دریا افتاده و قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی است و پرندگان و حیوانات دریایی، صحرایی و هوایی از هر سو آن را طعمه‌ی خود قرار داده‌اند. حضرت با خود گفت: اگر این اتّفاق برای انسان رخ دهد و ذرّاتِ بدن انسان در بین جانداران دیگر پخش شود، در قیامت آنها چگونه یکجا جمع و زنده می‌شوند. لذا از خداوند درخواست کرد که نحوه‌ی زنده شدن مردگان را مشاهده کند. خداوند نیز با این نمایش، ابراهیم را به نور یقین واطمینان رهسپار نمود.

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۸۰.
۲. در حدیث می‌خوانیم که اجزای مخلوط شده را بر سر ده کوه قرار داد. کافی، ج ۸، ص ۳۰۵.
۳. غررالحکم و تفسیر روح‌البیان، ج ۱، ص٤١٦ .

پیـام‌ها:

۱ـ زنده کردن مردگان، از شئون ربوبیّت خداوند است. ﴿ربّ ارنی کیف تحیی﴾

۲ـ برای آموزش عمیق، استفاده از نمایش ومشاهدات حسی لازم است. ﴿أرنی﴾

۳ـ کشف وشهود تنها برای کسانی است که مراتبی از علم، ایمان واستدلال را طی کرده باشند. درخواست ﴿أرنی﴾ ابراهیم پاسخ داده می‌شود، نه هر کس دیگر.

٤ـ در پی آن باشیم که ایمان و یقین خود را بالا برده تا به مرز اطمینان برسیم. پژوهش و کنجکاوی یک ارزش است. ﴿لیطمئنّ قلبی﴾

۵ ـ ایمان، دارای مراحل و درجاتی است. ﴿لیطمئن قلبی﴾

٦ـ قلب، مرکز آرامش است. ﴿لیطمئنّ قلبی﴾

۷ـ اولیای خدا، قدرت تصرّف در هستی را دارند که به آن ولایت تکوینی گفته می‌شود. ﴿ثمّ ادعهنّ یأتینك سعیاً﴾

۸ ـ معاد، جسمانی است و در قیامت بازگشت روح به همین ذرات بدن خواهد بود. ﴿یأتینك سعیاً﴾

﴿۲٦۱﴾ مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ

مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آنرا برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد،) دو یا چند برابر می‌کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

نکتـه‌ها:

▣ سفارش به انفاق و منع از اسراف و تبذیر، بهترین راه برای حلّ اختلافات طبقاتی است. همچنان که پیدایش و گسترش ربا، زمینه ساز و بوجود آورنده‌ی طبقات

است. لذا در قرآن آیات لزوم اتفاق و تحریم ربا درکنار هم آمده است.[۱]

▣ هر دانه‌ای، در هر زمینی، هفت خوشه که در هر خوشه صد دانه باشد نمی‌رویاند، بلکه باید دانه، سالم و زمین، مستعد و زمان، مناسب و حفاظت، کامل باشد. همچنین انفاق مال حلال، با قصد قربت، بدون منّت و با شیوه‌ی نیکو آن همه آثار خواهد داشت.

پیام‌ها:

۱ـ انفاق، تنها پاداش اخروی ندارد، بلکه سبب رشد وتکامل وجودی خود انسان می‌گردد. ﴿**مثل الذین ینفقون**﴾

۲ـ ستایش قرآن از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد. ﴿**ینفقون**﴾ فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد.

۳ـ انفاق، زمانی ارزشمند است که در راه خدا باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست. ﴿**فی سبیل اللّه**﴾

٤ـ استفاده از مثال‌های طبیعی، هرگز کهنه نمی‌شود و برای همه مردم در هر سن و شرایطی که باشند قابل فهم است. تشبیه مال به بذر و تشبیه آثار انفاق به خوشه‌های متعدّد پر دانه. ﴿**کمثل حبّة انبتت سبع سنابل**﴾

۵ ـ تشویق و وعده‌ی پاداش، قوی‌ترین عامل حرکت است. پاداش هفتصد برابر. ﴿**واللّه یضاعف**﴾

٦ـ لطف خداوند، محدودیّت ندارد. ﴿**واللّه یضاعف ... واللّه واسعٌ علیم**﴾

۷ـ اگر انفاق مال، تا هفتصد برابر قابلیّت رشد و نموّ دارد؛ ﴿**کمثل حبّة انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبلة مأة حبّة**﴾ پس حساب کسانی که در راه خدا جان خود را انفاق می‌کنند چه می‌تواند باشد؟! ﴿**واللّه واسعٌ علیم**﴾

---

۱. تفسیرالمیزان، ج۲، ص٤۰٦ .

﴿۲۶۲﴾ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُواْ مَنّاً وَ لَا أَذَىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و سپس به دنبال آنچه انفاق کرده‌اند، منّت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آنها برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

نکته‌ها:

▣ هدف اسلام از انفاق، تنها سیر کردن شکم فقرا نیست، بلکه این کار زیبا باید بدست افراد خوب، یا شیوه خوب و همراه با اهداف خوبی باشد.

▣ گاهی انسان گامی برای خدا بر می‌دارد و کاری را به نیکی شروع می‌کند، ولی به خاطر عوارضی از قبیل غرور یا منّت یا توقّع و یا امثال آن ارزش کار را از بین می‌برد. با منّت، اثر انفاق از بین می‌رود، چون هدف از انفاق تطهیر روح از بخل است، ولی نتیجه‌ی منّت، آلوده شدن روح می‌باشد. منّت‌گذار، یا در صدد بزرگ کردن خود و تحقیر دیگران است و یا می‌خواهد نظر مردم را به خود جلب کند که در هر صورت از اخلاص بدور است. مگر خداوند به خاطر همه‌ی نعمت‌هایی که به ما داده بر ما منّت گذاشته تا ما با بخشیدن جزئی از آن بر خلق او منّت بگذاریم. در مجمع البیان حدیثی روایت شده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: **خداوند در قیامت به منّت گذاران، نگاه لطف آمیز نمی‌کند.**

پیام‌ها:

۱ـ شروع نیکو کافی نیست، اتمام نیکو هم شرط است. ﴿**ینفقون... ثمّ لا یُتبِعون... منّاً**﴾

۲ـ اسلام حافظ شخصیّت محرومان وفقراست و کوبیدن شخصیّت فقرا از طریق منّت را سبب باطل شدن عمل می‌داند. ﴿**لا یتبعون... منّاً و لا اذیً**﴾

۳ـ اعمال انسان، در یکدیگر تأثیر دارند، یعنی یک عمل می‌تواند عمل دیگر را

خنثی کند. انفاق برای درمان فقر است، ولی منّت‌گذاری آنرا مایه‌ی درد فقرا می‌گرداند. ﴿ینفقون... لا یتبعون... منّاً و لا اذیً﴾

٤ـ خداوند، آینده انفاق کننده را تضمین کرده است. ﴿لا خوف علیهم ولا هم یحزنون﴾

٥ ـ کسی که بدون منّت و آزار وفقط برای خدا انفاق می‌کند، از آرامشی الهی برخوردار است. ﴿ینفقون اموالهم فی سبیل اللّه... لا خوف علیهم ولا هم یحزنون﴾

﴿۲٦۳﴾ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذىً وَاللّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

گفتار پسندیده (با نیازمندان) وگذشت (از تندی آنان)، از بخششی که بدنبال آن آزاری باشد، بهتر است. و خداوند بی‌نیاز بردبار است.

نکته‌ها:

▣ رسول اکرم ﷺ فرمود: **اگر سائلی نزد شما آمد، به یکی از این دو روش عمل کنید؛ «بذل یسیر او ردّ جمیل»[۱] یا چیزی که در توان دارید به او عطا کنید، یا به طرز شایسته‌ای او را ردّ نمایید.** همچنین فرمود: **اگر با مال نمی‌توانید به مردم رسیدگی کنید، با اخلاق برسید.**[۲]

پیام‌ها:

۱ـ آبرو و شخصیّت فقیر، با ارزش‌تر از حفظ شکم و شخص فقیر است. ﴿قول معروف... خیر من صدقة﴾

۲ـ فقیر را با محبّت و دلسوزی به کار مفیدی که زندگی او را تأمین کند، راهنمایی کنید.[۳] ﴿قول معروف﴾

۳ـ انفاق باید همراه با اخلاق باشد. ﴿قول معروف... خیر من صدقة﴾

٤ـ گفتگوی خوش با فقیر، موجب تسکین او و عامل رشد انسان است، در حالی

---

۱. تفسیر قرطبی ونمونه، ذیل آیه.
۲. تفسیرکاشف، ج۱،ص۲۷۲.
۳. تفسیر پرتوی از قرآن، ذیل آیه.

که صدقه با منّت، هیچکدام را بهمراه ندارد. ﴿قول معروف... خیر من صدقة﴾
۵ ـ اگر فقیری بخاطر فشار وتنگدستی، ناروایی گفت او را ببخشید. ﴿مغفرة﴾
٦ـ رعایت عرف جامعه، در سخن و عمل لازم است. ﴿قول معروف﴾
۷ـ خداوند آزار رسانی به فقیر را پاسخ می‌دهد، ولی نه با عجله. ﴿حلیم﴾

﴿۲٦٤﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبْطِلُواْ صَدَقَـٰتِكُمْ بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ كَٱلَّذِى يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٌ فَتَرَكَهُۥ صَلْدًا لَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَـٰفِرِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخشش‌های خود را با منّت وآزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد. پس مثال او همچون مَثل قطعه سنگ صافی است که بر روی آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) پس رگباری به آن رسد (و همه خاک‌ها و بذرها را بشوید) و آن سنگ را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند! (ریاکاران نیز) از دستاوردشان، هیچ بهره‌ای نمی‌برند وخداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

نکتـه‌ها:

▣ این آیه نیز تشبیهی را با خود دارد و نمایانگر باطن اشخاصی است که به قصد ریا و تظاهر انفاق می‌کنند. ظاهر عمل اینان همچون خاک، نرم ولی باطن آن چون سنگ، سفت است که قابلیّت نفوذ ندارد. به خاطر سفتی و سختی دلهای سنگین‌شان، از انفاق خود بهره‌ای نمی‌برند.

پیـام‌ها:

۱ـ منّت گذاری و آزار فقیر، پاداش انفاق و صدقات را از بین می‌برد. ﴿لا تبطلوا﴾

۲ـ ریا، نشانه عدم ایمان واقعی به پروردگار وقیامت است. ﴿**ینفق ماله رئاء النّاس و لایؤمن باللّه**﴾

۳ـ انفاق مهم نیست، انگیزه و روحیّه‌ی انفاق کننده مهم است. ﴿**رئاء الناس**﴾

٤ـ اعمال شخص منّت گذار، ریاکار وکافر، تباه است. کلمه‌ی ﴿**فمثله**﴾ قابل تطبیق با هر سه گروه است.

٥ ـ ریاکار، عاقبت رسوا می‌شود و حوادث، کاشف حقایق است. ﴿**فترکه صلداً**﴾

٦ـ ریاکار نه تنها از پاداش آخرت محروم است، بلکه رشد روحی را نیز کسب نکرده است. ﴿**لا یقدرون علی شیء**﴾

۷ـ منّت‌گذار وریاکار، در مدار کفر ومورد تهدید قرار می‌گیرد. ﴿**لایهدی القوم الکافرین**﴾

﴿۲٦٥﴾ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَأَتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و مَثل کسانی که اموال خود را در طلب رضای خداوند واستواری روح خود انفاق می‌کنند، همچون مَثل باغی است که در نقطه‌ای بلند باشد (واز هوای آزاد بحدّ کافی بهره بگیرد) وباران‌های درشت به آن برسد ومیوه‌ی خود را دو چندان بدهد. واگر باران درشتی نبارد، باران‌های ریز و شبنم (ببارد تا همیشه این باغ شاداب و پر طراوت باشد.) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

پیـام‌ها:

۱ـ اگر هدف، تحصیل رضای خداوند ورشد و کمال روحی باشد، کارها بارور می‌شود. ﴿**ابتغاء مرضات اللّه... فاتت أُکلها ضعفین**﴾

۲ـ اخلاص، ساده بدست نمی‌آید، باید به سراغ آن رفت. ﴿**ابتغاء مرضاة اللّه**﴾

۳ـ کارهای خالص، همچون مزرعه‌ای در نقطه‌ای مرتفع است که از خرابی سیل

محفوظ است. ﴿بربوة اصابها﴾

٤ـ اگر هدف خدا باشد، از جلوه‌ها و جمال‌ها هم محروم نمی‌شویم. مخلصین در جامعه محبوب‌تر از ریاکارانند. ﴿جنّة بربوة﴾ انفاق خالص، همانند مزرعه‌ی در دامنه کوه وزمین مرتفع است، که همه مردم آنرا می‌بینند واز آن لذّت می‌برند.

۵ ـ مهم‌تر از امکانات، بهره‌گیری از امکانات است. بارانِ ریز یـا درشت مـهم نیست، مهم آن است که زمین بتواند آن را جذب کند. ﴿فان لم یصبها وابل فطلّ﴾

﴿۲٦٦﴾ أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعنَابٍ تَـجْرِى مِـنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ ٱلثَّـمَرٰتِ وَأَصَابَهُ ٱلْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُـعَفَـآءُ فَأَصَابَها إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمُ ٱلْأَيَـٰتِ لَـعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما وانگور داشته که اززیر درختان آن نهرها در جریان وبرای او در آن (باغ) از هر گونه میوه‌ای وجود داشته باشد ودر حالی که به سن پیری رسیده وفرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد، گردبادی همراه با آتش سوزان به آن باغ بوزد و باغ را یکسره بسوزاند. این چنین خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند تا شاید اندیشه کنید.

نکتـه‌ها:

▣ انسان هنگامی که پیر و عیالمند شد، توان تولیدش از بین می‌رود، ولی نـیاز و مصرفش شدید می‌شود. حال اگر منبع درآمدش نیز نابود شود، به ذلّت کشیده می‌شود. انسان در قیامت، از یک‌سو توان عمل صالح نـدارد و از سـوی دیگـر نیازش شدید است. در این حال اگرکارهای صالحش با منّت وریا محو شده باشد، به چه ذلّتی می‌رسد.

▣ خرما وانگور، از مفیدترین میوه‌ها می‌باشند ودر قرآن نام آنها به‌کرّات آمده است.

▣ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هرکس «**لا اله الاّ اللّه**» بگوید به واسطه آن کار، درختی

در بهشت برای او کاشته می‌شود و همچنین است هـرکس «**اللّـه اکـبر**» بگـوید. شخصی به پیامبر گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است! حضرت فرمودند: آری، به شرط آنکه آتشی بدنبال آن نفرستید و آنرا نسوزانید.[۱]

پیـام‌ها:

۱ـ خودت را به جای دیگران بگذار تا مسائل را خوب درک کنی. ﴿**أیَودّ احدکم ...**﴾

۲ـ از مثال‌های طبیعی که زمان و مکان و عصر و نسل در آن اثـر نـمی‌گذارد، استفاده کنیم. ﴿**جنّة من نخیل و...**﴾

۳ـ منّت و آزار بعد از انفاق، همچون باد سوزانی است بر باغی سرسبز، و آتشی بر بوستانی خرّم. ﴿**فاحترقت**﴾

٤ـ رشد یافتن، تدریجی است، ولی تخریب و حبط عمل در یک لحظه است. ﴿**فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت**﴾

۵ ـ مثال‌های قرآن، برای فکر کردن است. ﴿**لعلّکم تتفکّرون**﴾

﴿۲٦۷﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّآ أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پاکیزه‌ترین چیزهایی که بدست آورده‌اید و از آنچه ما برای شما از زمین رویانیده‌ایم، انفاق کنید وبرای انفاق به سراغ قسمت‌های ناپاک (وپست) نروید، در حالی که خود شما هم حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض (وناچاری) و بدانید کـه خـداونـد بـی‌نیاز و ستوده است.

---

۱. بحار، ج۸، ص۱۸٦.

نکتـه‌ها:

▣ آیات قبل، شرایط انفاق کننده را مطرح کرد و این آیه شرایط چیزهایی را بـیان می‌کند که به محرومان انفاق می‌شود.

▣ امام باقر علیه السلام ذیل این آیه فـرمودند: **بعضی از مسلمانان درآمدهای حرامی مـانند ربـا داشتند که صرف فقرا می‌کردند، این آیه آنان را نهی نمود.**[۱]

پیـام‌ها:

۱ـ هدف از انفاق، رهایی از بخل است، نه رهایی از اشیای بی‌ارزش و نامطلوب. ﴿**انفقوا من طیّبات ما کسبتم**﴾

۲ـ در انفاق، تفاوتی میان پول نقد یا کالا نیست. ﴿**ما کسبتم... ما اخرجنا**﴾

۳ـ بخششِ بادآورده‌ها مهم نیست، بـلکه بـخشش از دست‌رنـج، دارای ارزش است. ﴿**ما کسبتم**﴾

٤ـ در انفاق باید کرامت محرومان محفوظ بماند. ﴿**ولا تیمّموا الخبیث**﴾

۵ ـ نه تنها از چیزهای ناپاک و پست انفاق نکنید، بلکه به فکر آن نـیز نـیفتید. ﴿**ولاتیمّموا**﴾

٦ـ وجدان انسان، بهترین معیار برای شناخت پسندیده و ناپسند است. هر آنچه را می‌پسندی که به تو انفاق کنند، شایسته است که انفاق کنی و اگر آنرا دوست نمی‌داری، شایسته‌ی انفاق نیست. ﴿**لستم باخذیه الا ان تغمضوا**﴾

۷ـ هر فرد ثروتمندی احتمال فقیر شدن خود را بدهد، شاید روزی دستِ دهنده شما، دستِ گیرنده شد. ﴿**آخذیه**﴾

۸ ـ گرفتن مال نامرغوب، نشانه رضایت فقرا نیست، بلکه نشانه‌ی استیصال آنان است. ﴿**تغمضوا**﴾ یعنی شما هم با اغماض وسـختی مـمکن است چـیزی را بگیرید، ولی این نشانه‌ی رضایت شما نیست.

---

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۵۵ وراهنما.

۹ـ اثر انفاق به خود شما بر می‌گردد، وگرنه خداوند غنی و بی‌نیاز است. ﴿ان اللّه غنی حمید﴾

۱۰ـ غنای الهی همراه با کمالات ومحبوبیّت است. ﴿غنی حمید﴾

﴿۲٦۸﴾ اَلْشَّيْطَـٰنُ يَعِدُكُمُ اَلْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِـالْفَحْشَـآءِ وَاَللَّهُ يَـعِدُكُـمْ مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلاً وَاَللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ

شیطان (به هنگام انفاق،) شما را از فقر وتهیدستی بیم می‌دهد وشما را به فحشا و زشتی‌ها فرا می‌خواند، ولی خداوند از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش و فزونی می‌دهد و خداوند وسعت بخش داناست.

نکته‌ها:

▣ به هنگام انفاق، شیطان به سراغ انسان می‌آید و القاء می‌کند که اگر امروز انفاق کنی فردا خودت فقیر خواهی شد، بهتر است اموالت را ذخیره کنی تا به هنگام پیری و بیماری و...، خرج نمایی. اینها القائات و وعده‌های شیطانی است.

▣ نیاز ما در فردای قیامت به مغفرت الهی، به مراتب بیشتر از نیاز ما در فردای دنیاست. مبادا مغفرت الهی را با خیال رفاه در زندگی مبادله کنیم. زیرا:

اوّلاً: شاید پیر نشدم و نیازمند نشدم، ولی در قیامت نیاز من قطعی است.

ثانیاً: شاید مالی که امروز برای فردا نگه می‌دارم، باقی نماند، ولی انفاقِ امروز حتماً برای فردای قیامت باقی است.

ثالثاً: شاید از مال اندوخته‌ی امروز در فردای پیری نتوانم بهره‌مند شوم، ولی از انفاق امروز بهره‌مندی در قیامت قطعی است.

رابعاً: بهره‌مندی انسان از اندوخته خود در دوران پیری، موقّتی است، ولی بهره‌گیری انسان از انفاق در قیامت ابدی است.[۱]

---

۱. تفسیر فخررازی، ذیل آیه.

پیـام‌ها:

۱ـ شیطان، انسان را از انفاق اموال مرغوب باز می‌دارد. ﴿**انفقوا من طیّبات... الشیطان یعدکم الفقر...**﴾

۲ـ بخل شما، فقرا را به فساد وفحشا می‌کشاند. ﴿**یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء**﴾

۳ـ انسان در انتخاب راه خدا یا شیطان، آزاد است. ﴿**الشیطان یعدکم... واللّه یعدکم**﴾

٤ـ اطرافیانی که انسان را از انفاق باز می‌دارند و از آینده می‌ترسانند، ولی نسبت به گناهان تشویق می‌نمایند، شیطانند. ﴿**الشیطان یعدکم**﴾

۵ ـ میان فقر و فحشا، رابطه است. بسیاری از گناهان بخاطر ترس از فقر است. ﴿**یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء**﴾

٦ـ انفاق نکردن ویا انفاق از اموال نامرغوب، از نمونه‌های زشتی وفحشا می‌باشد. ﴿**لا تیمموا الخبیث... الشیطان یعدکم...**﴾

۷ـ انفاق، مال را زیاد می‌کند وسبب آمرزش گناهان است. ﴿**انفقوا... اللّه یعدکم مغفرة منه وفضلاً**﴾

۸ ـ با موانع انفاق و افکار شیطانی، مبارزه کنید. در برابر ترس از فقر، به یاد فضل و لطف خدا باشید. ﴿**مغفرة منه و فضلاً...**﴾

۹ـ هر فکر و توهّمی که برای شما تنگ‌نظری، ترس و اثر منفی بیاورد، شیطانی است و هر فکر و الهامی که برای شما حرکت، نشاط و سعه‌صدر آورد، الهی است. ﴿**واللّه یعدکم مغفرة منه و فضلا...**﴾

﴿۲٦۹﴾ یُؤْتِی ٱلْحِكْمَةَ مَنْ یَشَآءُ وَمَنْ یُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً كَثِیراً وَمَا یَذَّكَّرُ إِلَّآ أُولُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ

(خداوند) حکمت و بینش را به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می‌دهد و به هرکس حکمت داده شود، همانا خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان (از این نکته) متذکّر نمی‌گردند.

نکتـه‌ها:

▣ «**ألباب**» جـمع «**لُبّ**» بـه مـعنای مـغز است و بـه هـمه انسـان‌ها «**اولوا الالبـاب**» نمی‌گویند، بلکه تنها به خردمندانی می‌گویند که عقل خود را بکـار گـیرند وراه زندگی و سعادت واقعی خود را بیابند.

▣ حکمت را به معنی معرفت و شناختِ اسرار و آگاهی از حقایق و رسیدن به حقّ دانسته‌اند که خداوند به بعضی از افراد به خاطر پاکی و تقوی و تلاش عطا می‌کند، تا آنان وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی باز شناخته و چاه را از راه و شعار را از شعور تشخیص دهند و این خیر کثیر است.

▣ در روایات می‌خوانیم: حکمت، معرفت و تفقّه در دین است. حکمت، اطاعت از خدا، شناخت امام وپرهیز ازگناهان کبیره است.[۱]

پیـام‌ها:

۱ـ گرچه مال وثروت خیر است، ولی خیرِ کثیر، داشتنِ دید وقدرت تشخیص است. کسانی که از آن خیر انفاق کنند به خیر کثیر مـی‌رسند. ﴿**انـفقوا...یـؤتی الحکمة**﴾

۲ـ شیطان وعده‌ی فقر، و خداوند وعده‌ی مغفرت و فضل می‌دهد. امّا تشخیص و انتخاب هریک از این دو راه، حکمت لازم دارد. ﴿**یؤتی الحکمة**﴾

۳ـ همه‌ی دنیا متاع قلیل است،[۲] ولی حکمت خیر کثیر است. اگر همه امکانات مادّی فدای دست یابی به حکمت و بینش صحیح گردد، ارزش دارد. ﴿**فقد اوتی خیراً کثیرا**﴾

٤ـ حکمت هدیه‌ای کـلیدی و مـادر هـمه‌ی خـیرات است. هـرکه آن را داشت چیزهای زیادی خواهد داشت. ﴿**ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً**﴾

۵ ـ هر کسی به ارزش حکمت پی نمی‌برد. ﴿**مایذّکّر الاّ اولوا الالباب**﴾ دنیاگرایان بر

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۲۸۷.

۲. ﴿**متاع الدنیا قلیل**﴾ نساء، ۷۷.

مال و آمار و محاسبات مادّی تکیه می‌کنند و سود و زیان را بر اساس مادّیات می‌سنجند، ولی دوراندیشان عاقل و راه‌شناسان اندیشمند، از بـعد دیگـری محاسبه می‌کنند.

﴿۲﴾ وَمَـآ أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّن نَذْرٍ فَإِنَّ ٱللهَ يَـعْلَمُهُ وَ مَـا

﴿٢٨٢﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنْتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُ وَ لَايَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كَانَ ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ ٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِنْ رِّجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ ٱمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَيٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَيٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ وَلَا تَسْئَمُوٓاْ أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَىٰٓ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَـٰدَةِ وَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓاْ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَـٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوٓاْ إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَايُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدّت داری (بر اثر وام یا معامله) به یکدیگر پیدا می‌کنید، آنرا بنویسید. و باید نویسنده‌ای در میان شما به عدالت (سند را) بنویسد. کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن خودداری کند، همانطور که خدا به او تعلیم داده است. پس باید او بنویسد و آن کس که حقّ بر ذمّه او (بدهکار) است املا کند و از خدایی که پروردگار اوست بپرهیزد و چیزی از آن فروگذار ننماید. و اگر کسی که حقّ بر ذمّه اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف و یا (به جهت لال بودن) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ او (بجای او) با رعایت عدالت (مدّت و مقدار بدهی را) املا کند و دو نفر از مردان را (بر این حقّ) شاهد بگیرد و اگر دو مرد نبودند،

یک مرد و دو زن از گواهان، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند (انتخاب کنید) تا اگر یکی از آنان فراموش کرد، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نـباید بـه هـنگامی کـه آنـها را (بـرای ادای شـهادت) دعـوت مـی‌کنند خودداری نمایند. و از نوشتن (بدهی‌های) کوچک یا بـزرگِ مـدّت‌دار، مـلول نشوید (هر چه باشد بنویسید،) این در نزد خدا به عدالت نزدیکتر و برای ادای شهادت استوارتر و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر می‌باشد، مگر اینکه تجارت و داد و ستد نقدی باشد که در میان خود دست به دست می‌کنید که ایرادی بر شما نیست که آنرا ننویسید. و هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، (باز هم) شاهد بگیرید و نـباید بـه نـویسنده و شـاهد (بـه خـاطر حقّگویی) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرد) و اگر چنین کـنید از فـرمان خداوند خارج شده‌اید و از خدا بپرهیزید و خداوند (راه درست زندگی را) به شما تعلیم می‌دهد وخداوند به هر چیزی داناست.

نکتـه‌ها:

▣ بزرگترین آیه‌ی قرآن، این آیه است که درباره‌ی مسائل حقوقی ونحوه‌ی تنظیم اسناد تجاری می‌باشد. این آیه نشانه‌ی دقّت نظر وجامعیّت اسلام است که در دوره جاهلیّت و در میان مردمی عقب افتاده، دقیق‌ترین مسائل حقوقی را طرح کرده است.

▣ کلمه «**تداینتم**» از «**دَین**» به معنای بدهی، شامل هرگونه معامله غیر نقدی، وام و خرید سَلَف می‌شود.

▣ در حدیث آمده است: اگرکسی در معامله سند و شاهد نگیرد و مالش در معرض تلف قرارگیرد، هرچه دعا کند، خداوند مستجاب نمی‌کند و می‌فرماید: چرا به سفارشات من عمل نکردی؟![1]

---

۱. کنزالدقائق، ج ۲، ص ٤٦٧.

▣ اگر دقّت در حفظ حقوق فردی ضروری است، حفظ بیت‌المال بمراتب ضروری‌تر است!

▣ تنظیم سند، حتّی در معاملات نقدی مفید است، ولی ضرورت آن به اندازه‌ی معاملات نسیه نیست. چون در معاملات موعددار، ممکن است طرفهای معامله ویا شاهدان از دنیا بروند یا فراموش کنند، بنابراین لازم است نوشته هم بشود.

▣ از فرمان نوشتن، معلوم می‌شود که اسناد تنظیم شده‌ای که همراه با گواهی عادل باشد، قابل استشهاد است.

▣ از این آیه استفاده می‌شود که جامعه اسلامی باید یکدیگر را در حفظ حقوق حمایت کنند. زیرا هر معامله‌ای، نیاز به کاتب و چند شاهد دارد.

▣ در زمانی که در تمام جزیرة العرب به گفته مورخان، ۱۷ باسواد بیشتر نبوده، این همه سخن از نوشتن، نشانه‌ی توجّه اسلام به علم وحفظ حقوق است.

پیـام‌ها:

۱ـ ایمان، بستر ومقدّمه عمل به احکام، وخطاب؛ ﴿**یا ایّها الّذین آمنوا**﴾ تشویقی برای عمل به احکام است.

۲ـ مدّت بدهکاری، باید روشن باشد. ﴿**الی اجل مسمّی**﴾

۳ـ برای حفظ اعتماد و خوش‌بینی به همدیگر و آرامش روحی طرفین و جلوگیری از فراموشی، انکار و سوءظنّ، باید بدهی‌ها نوشته شود. ﴿**فاکتبوه**﴾

٤ـ برای اطمینان و حفظ قرارداد از دخل وتصرّف احتمالی طرفین، سند باید با حضور طرفین وتوسط شخص سوّمی نوشته شود. ﴿**ولیکتب بینکم کاتب**﴾

۵ ـ نویسنده‌ی قرار داد، حقّ را در نظر گرفته و عین واقع را بنویسد. ﴿**بالعدل**﴾ شرط گزینش نویسنده‌ی اسناد، داشتن عدالت در قلم است.

٦ـ به شکرانه سواد و علمی که خداوند به ما داده است، کارگشایی کنیم. ﴿**ولا یأب کاتب ان یکتب کما علّمه اللّه**﴾

۷ـ اهل هر فن وحرفه‌ای مسئولیّت ویژه دارد، کسی که قلم دارد باید برای مردم

بنویسد. ﴿ولا یأب کاتب ان یکتب﴾

۸ـ باید بدهکار که حقّ بر ذمّه اوست، متن قرار داد را بگوید و کاتب بنویسد، نه آنچه را بستانکار ادعا نماید. ﴿و لیملِل الّذی علیه الحقّ﴾

۹ـ اقرار انسان علیه خودش، قابل قبول است. ﴿فلیملل الذی علیه الحقّ﴾

۱۰ـ بدهکار، هنگام املای قرارداد باید خدا را در نظر بگیرد و چیزی را فروگذار نکند و تمام خصوصیّات بدهی را بگوید. ﴿ولیتّق اللّه ربّه﴾

۱۱ـ تدوین قانون باید به گونه‌ای باشد که حقّ ناتوان ضایع نشود. اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف و ناتوان و یا گنگ و لال بود، سرپرست و ولیّ او متن قرارداد را بگوید و کاتب بنویسد. ﴿فان کان الذی علیه الحقّ سفیهاً او ضعیفاً... فلیملل ولیّه﴾

۱۲ـ سفیهان وناتوانان در مناسبات اجتماعی، نیازمند ولیّ هستند. ﴿فلیملل ولیّه﴾

۱۳ـ توجّه به حقوق طبقه محروم و اقشار ضعیف، از سوی مسئولان وسرپرستان لازم است. ﴿فلیملل﴾ صیغه امر نشانه لزوم این کار است.

۱٤ـ مردان، در گواه شدن وگواهی دادن بر زنان مقدّم می‌باشند. ﴿شهیدین من رجالکم﴾

۱۵ـ گواهان باید عادل ومورد اطمینان و رضایت طرفین باشند. ﴿ممن ترضون﴾

۱٦ـ هر کدام از مردها به تنهایی می‌توانند شاهد باشند، ولی اگر شاهد یک مرد و دو زن بود، آن دو زن به اتفاق هم ادای شهادت کنند. تا اگر یکی لغزش یا اشتباه کرد، نفر دوّم یادآوری کند. ﴿فتذکّر احدیهما﴾

دو زن به جای یک مرد در گواهی، یا به خاطر روحیّه‌ی ظریف و عاطفی آنهاست و یا به جهت آن است که معمولاً زنان در مسائل بازار و اقتصاد حضور فعّال ندارندو آشنایی آنها با نحوه‌ی معاملات کمتر است.

۱۷ـ اگر برای شاهد گرفتن از شما دعوت کردند، خودداری نکنید، گرچه گواه شدن بدون دعوت واجب نیست. ﴿ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا﴾

۱۸ـ مبلغ قرارداد مهم نیست، حفظ اطمینان و حقّ‌الناس مهم است. ﴿ولاتسأموا ان

تکتبوه صغیراً او کبیراً»

١٩ـ ثبتِ سند به صورت دقیق و عادلانه سه فایده دارد:

الف: ضامن اجرای عدالت است. «**اقسط**»

ب: موجب جرأت گواهان بر شهادت دادن است. «**اقوَم**»

ج: مانع ایجاد بدبینی در جامعه است. «**ادنیٰ ألاّ ترتابوا**»

٢٠ـ اگر فایده واسرار احکام برای مردم گفته شود، پذیرفتن آن آسان مـی‌شود. «**ذلکم اقسط...**»

٢١ـ معطل شدن امروز برای نوشتن قرارداد، بهتر از فتنه و اخـتلاف فـرداست. «**ادنی الا ترتابوا**»

٢٢ـ در معاملات نقدی، لزومی به نوشتن نیست. «**إلاّ أن تکون تجارة حاضرة**»

٢٣ـ در معاملات نقدی، اگرچه نوشتن لازم نیست، ولی شاهد بگیرید. «**فـلیس علیکم جناح ألاّ تکتبوها واشهدوا اذا تبایعتم**»

٢٤ـ کاتب و شاهد در امان هستند و نباید به خاطر حقّ نوشتن و حقّ گفتن مورد آزار و اذیّت یکی از طرفین قرار گیرند. «**لایضارّ کاتب ولاشهید**»

٢٥ـ اگر ادای شهادت و یا نوشتن قرارداد، نیازمند زمان یا تحمّل زحمتی بود، باید شاهد و کاتب به نحوی تأمین مالی شوند وگرنه هر دو ضرر خواهند کرد. «**ولا یضارّ کاتب ولا شهید**»

٢٦ـ کاتب وشاهد حقّ ندارند سند را به گونه‌ای تنظیم کنند که به یکی از طرفین ضرری وارد شود. «**لایضارّ کاتب ولاشهید**»

٢٧ـ هرگونه خدشه در سند، از هرکس که باشد، فسق و گناه است. «**فانّه فسوق**»

٢٨ـ کاتب و شاهد، مرزبان حقوق مردم هستند و شکستن مرزها همان خروج از مرز وفسق است. «**فانّه فسوق**»

٢٩ـ قلب پاک و با تقوی، همچون آینه علوم و حقایق را می‌گیرد. «**واتقواللّـه و یعلّمکم اللّه**»

۳۰ـ خداوند تمام نیازهای مادّی و معنوی شما را می‌داند و بر اساس آن، احکام و قوانین را برای شما بیان می‌کند. قانون گذار باید آگاهی عمیق و گسترده داشته باشد. ﴿واللّه بکل شیء علیم﴾

﴿۲۸۳﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُواْ كَاتِباً فَرِهَـٰنٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُـؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَـٰنَتَهُ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّـهُ وَ لَاتَكْتُـمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ وَمَنْ يَكْـتُمْهَا فَـإِنَّهُ ءَاثِـمٌ قَـلْبُهُ وَٱللَّهُ بِـمَـا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، وثیقه‌ای بگیرید و اگر به یکدیگر اطمینان داشتید (وثیقه لازم نیست.) پس کسی که امین شمرده شده، امانت (و بدهی خود را بموقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار اوست پـروا کـند. و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آنرا کتمان کند، پس بی‌شک قلبش گناهکار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناست.

نکتـه‌ها:

▣ هرگاه برای تنظیم سند بدهی نویسنده‌ای نبود، می‌توان از بدهکارگرو و وثیقه گرفت، خواه در سفر باشیم یا نباشیم. بنابراین جمله‌ی ﴿**ان کنتم علی سفر**﴾ برای آن است که معمولاً در سفرها انسان با کمبودها برخورد می‌کند. نظیر جمله‌ی ﴿**اذا حضر احدکم الموت الوصیة**﴾ یعنی هنگامی که مرگ به سراغ شما آمد وصیّت کنید. با اینکه می‌دانیم وصیّت مخصوص زمان مرگ نیست، لکن آخرین فرصت آن، زمان فرا رسیدن مرگ است.

پیـام‌ها:

۱ـ شرط وثیقه، بدست گرفتن و در اختیار بودن است. ﴿**مقبوضة**﴾[۱]

---

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «**لارهن الاّ مقبوضة**» رهن، بدون قبض نمی‌شود. تهذیب، ج۷، ص۱۷٦.

٢ـ کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند، در برابر طلب، وثیقه بگیرید.﴿فرهان‌مقبوضة﴾
٣ـ جایگاه افراد در احکام تفاوت دارد. برای ناشناس رهن وبرای افراد مطمئن بدون رهن. ﴿فرهان مقبوضة فان أمن...﴾
٤ـ نگذارید اعتمادها و اطمینان‌ها در معاملات سلب شود. ﴿فان امن بعضکم بعضاً فلیؤدّ الذی اؤتمن﴾ فلسفه رهن گرفتن، اطمینان است که اگر بدون آن اطمینان بود، رهن گرفتن ضرورتی ندارد.
٥ ـ افراد آگاه به حقوق مردم، در برابر مظلومان مسئولند. ﴿ولاتکتموا الشهادة﴾
٦ـ آنجا که بیان حقّ لازم است، سکوت حرام است. ﴿ومن یکتمها فانّه اثمٌ قلبه﴾
٧ـ انحراف درونی، سبب انحراف بیرونی می‌شود. قلب گناهکار، عامل کـتمان گواهی می‌شود. ﴿ولم یکتمها فانّه آثم قلبه﴾
٨ ـ ایمان به اینکه خداوند همه کارهای ما را می‌داند، سبب پیدایش تقوا وبیان حقایق است. ﴿واللّه بما تعملون علیم﴾

﴿٢٨٤﴾ لِلَّهِ مَا فِی ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُواْ مَا فِیٓ أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ ٱللَّهُ فَـيَغْفِرُ لِـمَنْ يَشَـآءُ وَيُـعَذِّبُ مَـنْ يَشَـآءُ وَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، تنها از آنِ خداست. (بنابراین) اگـر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شـما را طـبق آن محاسبه می‌کند. پس هر که را بخواهد (وشایستگی داشته باشد) می‌بخشد و هر که را بخواهد (ومستحقّ باشد) مجازات می‌کند و خداوند بر هرچیزی تواناست.

نکتـه‌ها:

▣ علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌فرماید: حالات قلبی انسان دو نوع است: گاهی خطور است که بدون اختیار چیزی بـه ذهـن مـی‌آید و انسـان هـیچگونه تصمیمی بر آن نمی‌گیرد که آن خطور گناه نیست، چون به دست ما نیست. امّا آن

حالات روحی که سرچشمه‌ی اعمال بد انسان می‌شود و در عمق روان ما پایگاه دارد، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.

▣ ممکن است مراد آیه از کیفر حالات باطنی انسان، گناهانی باشد که ذاتاً جنبه درونی دارد و عمل قلب است، مانند کفر و کتمان حقّ، نه مواردی که مقدّمه گناه بیرونی است.

▣ انسان، در برابر روحیّات، حالات و انگیزه‌هایش مسئول است و این مطلب مکرّر در قرآن آمده است. از آن جمله:

❊ **﴿یؤاخذکم بماکسبت قلوبکم﴾**[۱] **خداوند شما را به آنچه دلهای شما کسب نموده است مؤاخذه می‌کند.**

❊ **﴿فانّه اثم قلبه﴾**[۲] **براستی که کتمان کننده، دل او گناهکار است.**

❊ **﴿انّ‌السّمع و البصر والفؤاد کلّ اولئك کان عنه مسئولاً﴾**[۳] **همانا گوش و چشم و دل، هر کدام مورد سؤال هستند.**

❊ **﴿انّ الّذین یحبّون ان تشیع الفاحشة فی الّذین امنوا لهم عذابٌ ألیمٌ فی الدّنیا والأخـرة﴾**[٤] **علاقه قلبی به شیوع گناه و فساد در میان مؤمنان، سبب عذاب دنیا و آخرت است.**

▣ حضرت علی ﷺ می‌فرمایند: **مردم بر اساس افکار ونیّات خود مجازات می‌شوند.**[۵]

پیـام‌ها:

۱ـ خداوند، هم مالک مطلق است؛ **﴿للّه ما فی السموات و ما فی الارض﴾** و هم عالم مطلق؛ **﴿ان تبدوا...اوتخفوه﴾** و هم قادر مطلق. **﴿واللّه علی کلّ شیء قدیر﴾**

۲ـ از کوزه همان برون تراود که در اوست. اعمال انسان‌ها نشانگر طرز تفکّر و اعتقادات درونی آنهاست. **﴿تبدوا ما فی انفسکم﴾**

۳ـ مربّی باید مردم را میان بیم وامید نگه دارد. **﴿یغفر، یعذّب﴾**

---

۱. بقره، ۲۲۵. ۲. بقره، ۲۸۳. ۳. اسراء، ۳٦.
٤. نور، ۱۹. ۵. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۷۵.

﴿٢٨٥﴾ ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَٱلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ

پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان دارد و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها(ی آسمانی) و فرستادگانش ایمان دارند (و می‌گویند:) ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همگی ایمان داریم) و گفتند: ما (ندای حقّ را) شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش تو را (خواهانیم) و بازگشت (ما) به سوی توست.

نکته‌ها:

▣ در این آیه اصول دین (توحید، نبوّت، معاد) بیان شده و در آیه بعد، آمادگی انسان برای انجام تکالیف الهی و درخواست رحمت و مغفرت از خدا مطرح می‌شود. لذا در حدیث آمده است که این آیه و آیه بعد ارزش خاصّی دارند و تلاوت آن دو همانند گنج است.

▣ تکریم پیامبر لازم است و حساب رسول اللّه ﷺ از دیگران جداست. لذا در این آیه ابتدا نام رسول خدا و ایمان او آمد و سپس نام مؤمنان و عقاید آنان.

پیام‌ها:

١ـ تبلور مکتب در رهبر است. ﴿**آمن الرّسول بما انزل الیه**﴾

٢ـ مبلغان دینی باید به آنچه دعوت می‌کنند، باور داشته باشند. ﴿**آمن‌الرسول...**﴾

٣ـ نزول کتب آسمانی، برای پرورش وتربیت انسان‌هاست. ﴿**من ربّه**﴾

٤ـ ایمان به همه انبیا لازم است، چون تمام انبیا یک هدف دارند. ﴿**کتبه ورسله**﴾

٥ ـ زمینه‌ی دریافت مغفرت الهی، ایمان وعمل است. ﴿**سمعنا واطعنا غفرانك ربّنا**﴾

٦ـ در کنار ایمان و عمل، باز هم باید چشم امید به رحمت و غفران الهی داشت. ﴿**سمعنا و اطعنا غفرانك ربّنا**﴾

۷ـ بخشش، از شئون ربوبیّت وزمینه‌ی پرورش است. ﴿غفرانك ربّنا﴾

﴿۲۸٦﴾ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا ٱكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَـآ إِنْ نَّسِيْنَـآ أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَـآ إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَـآ أَنْتَ مَـوْلَـنَا فَـانْصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَـٰفِرِينَ

خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند، هرکس آنچه از کارها (ی نیک) انجام دهد به سود خود انجام داده و آنچه از کارها (ی بد) کسب کرده به ضرر خود کسب کرده است. (مؤمنان می‌گویند:) پروردگارا! اگر (در انجام تکالیف چیزی را) فراموش یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه مکن. پرودگارا! تکلیف سنگین بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند قرار دادی. پروردگارا! آنچه را (ازمجازات) که طاقت تحمل آنرا نداریم، بر ما مقرّر نکن و از ما درگذر و ما را بیامرز و در رحمت خود قرارده، تو مولی و سرپرست مایی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

نکته‌ها:

▣ گاهی منشا فراموشی، سهل انگاری خود انسان است که قابل مؤاخذه می‌باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿**كذلك أتتك اياتنا فنَسيتَها و كذلك اليوم تنسى**﴾[1] **آن چنانکه آیات ما بر تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، همانگونه امروز نیز تو به فراموشی سپرده می‌شوی.** لذا در این آیه از فراموش‌کاری درکنار خطاکاری، طلب آمرزش می‌شود. در ضمن از مجازات‌های سنگین که در اثر طغیان و فساد امّت‌های پیشین بر آنها تحمیل شد، درخواست عفو می‌شود.

---

۱. طه، ۱۲٦.

در این آیه انسان تمام مراحل لطف را از خداوند می خواهد: مرحله اوّل عفو است که محو آثار گناه و عقاب است. مرحله دوّم مغفرت و محو آثار گناه از روح است و مرحله سوّم بهره گیری از رحمت پروردگار و پیروزی بر کافران می‌باشد.

▣ ﴿**لایکلّف اللّه نفساً الاّ وُسعها**﴾ در آیات دیگر نیز فرموده است: ﴿**ما جعل علیکم فی الدین من حرج**﴾[١] و ﴿**یرید اللّه بکم الیسر**﴾[٢] پیامبر اسلام ﷺ نیز فرموده است: **من به دین آسان و سهل مبعوث شده‌ام.**[٣]

پیـام‌ها:

١ـ تکالیف الهی، بیش از توان انسان نیست. ﴿**لا یکلّف اللّه نفساً الا وسعها**﴾

اسلام، دینِ آسانی است، نه سخت‌گیری.

٢ـ اعمال ما آثاری دارد که بازتابش به خود ما برمی‌گردد. ﴿**لها ماکسبت وعلیها ما...**﴾

٣ـ انسان، آزاد و صاحب اختیار است. ﴿**لها ماکسبت**﴾

٤ـ انجام یا ترک دستورات الهی، سود وضررش برای خود ماست. ﴿**لها... علیها**﴾

٥ ـ کسانی که می‌گویند: ﴿**سَمِعنا واطعَنا**﴾ وسراپا عادل ومتّقی هستند، بازهم از خطا ونسیان‌های خود نگرانند ودعا می‌کنند. ﴿**ان نسینا او أخطأنا**﴾

٦ـ به تاریخ گذشتگان وحوادث تلخ آنان بنگریم تا درس عبرت گرفته وبه خدا پناه ببریم. ﴿**کما حَمَلتْه علی الّذین من قبلنا**﴾

٧ـ آداب دعا آن است که ابتدا به ضعف خود اقرار کنیم؛ ﴿**لا طاقة لنا**﴾ سپس به عظمت خداوند گواهی دهیم؛ ﴿**انت مولینا**﴾ آنگاه خواست خود را مطرح کنیم. ﴿**واعف عنّا واغفرلنا وارحمنا**﴾

٨ ـ پیروزی اسلام بر کفر، خواسته دائمی مؤمنان است. ﴿**وانصرناعلی‌القوم‌الکافرین**﴾

---

١. حج، ٧٨. ٢. بقره، ١٨٥.

٣. «بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة» بحار، ج ٢٢، ص٢٦٣.